

کتابخانه  
 مجلس شورای  
 اسلامی

۱

۱۴۷۲-۱۴۷۳ کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب خبرگزاری و پژوهشگاه  
میراث اسلامی

مؤلف

۱۹۸۷

تعداد صفحات

مترجم

شماره قسمه ۵۳۷۳

بیوگرافی این

۱۴۷۴-۱۴۷۵ کتابخانه  
مجلس شورای اسلامی  
شطب

بازدید شده  
۱۳۸۷

سال انتشار

۱۴۷۲-۱۴۷۳

۱۴۷۲-۱۴۷۳

نقش کندو خام در عین گردان خلو متفق که دو بند این اینا  
در مربع پنج در پنج نا اکبر این او ح را با خود دارند هر یکی که  
باشد قریب الاجای خواهد بود و فارغ عدار نه خواص جبار  
خواهد بود و شرح آن درین مختصر نیاید و اکبر معرفت این  
اسما خواهد کرد بعد اصل فرع منع خولند که قریب الاجای  
دارند و قاری این مربع اکبریای شناخته خواهند خواهند  
بیند و اکبر در شب خواند ز دنیا جایات رسود و غفار و د  
ش اشده و مراتع بجهول و بوصول کردد **الحاد**

دقیر دشنان	باقی	پائی	باعنی	بافتاح	بادیاف
مداومت ناید	فع	یافتح	یا کافی	یافتنی	یافتنی
کرداند البتر	یاغی	یاغی	یاغی	یافتاح	بادیاف
هر کرد شهای	بادیاف	یا کافی	یا غنی	یا سخنی	یافتاح
جمعه بیار کوید	یانفور	یافتح	یا کافی	یاغی	یاغی

تو انکر کردد و نفع بیار و بعده اکش علیه تکیر و دمیع زیر است  
در حکم خود داره سب تو انکریت و اکر تو انکر دش  
حمر شش علاوه تکیر نکر اکد تو انکر کردد شایط آفت  
که عقد شبه ابتدا کرد و هر دو زیکر و دیگر تکیر غباند که

### بکاید **اللائق** هر این تمام و دکنها نهاد قیامت بخاطر

بلد و بهشت هنر	بادیع	التوان	بلاد	بایاق
سر شر صد هر کف	بایاق	بلاد	بایاق	التوان
شب جمه هزا بایان	بایاق	بلاد	بایاق	بلاد
تمید و صلوات دیا	بایاق	بلاد	بایاق	بلاد
فرستد محابی الله	بایاق	بایاق	بایاق	التعیان

کردد و هر که بالخود دارد بطلعت حریم کردد **الحاد** هر که  
روزی صد بار در چند هیج و محدث بر لاه نیابد و از هیج  
نریزد و در حجات نهاد عد عاتیا کردد و قد خوارد بیار کوید  
و در آخوند بکوید و باید این افظا و لغات خاله ایان در قریب  
اویا شما اکدان بیولنیا شار علم لذت پور منشود **الشید** هر که  
از علفت کاریت صدمدان غاز شام هزا زیار و دکندر خذای تعالی  
اویا راه راست آرد و درامور جین پریشان نکردد **الحمد** هر که

مداومت غلید حضرت عجت	سد	شیر	بیر	عده
اویا بیته صدر که احمد کند اکبر	۲۹۹۰	۳۰۰۳	۳۰۰۱	۲۹۹۷
فنا صد دریع و قمع کند	۳۰۰۷	۳۹۹۰	۳۹۹۵	۳۰۰۵
دارد صیون کند و لوز بلایه	۲۹۹۱	۳۰۰۵	۴۰۰۸	۲۹۹۶
	۲۹۹۹	۳۹۹۳	۳۹۹۲	۲۵۰۴

نویت و شش علاوه تکیر کش جمه خواهد خواهد علیه علیا باید  
کدام و روکند و اکر تو انکر بش جمه را بن و ده قیام ناید کرده  
زین اجابت خود دارند این میتوان اتفاق متفق کرده و نفع دارند  
منفس رسداش و تو انکر کردد و دایم الاوقات مفرح الهوال بود مقا  
آن بجهول و موصول کردد **اللائق** هر که بعلد کیم بخواهد لایه

فریان کردد هر که این سلام	۱۵۲۹	۱۵۳۰	۱۵۳۱	۱۵۳۲
المیر للوزرا القائم هر و ز	۱۵۴۰	۱۵۴۱	۱۵۴۲	۱۵۴۳
صل بایخاند و قمیسلا	۱۵۴۲	۱۵۴۳	۱۵۴۴	۱۵۴۵
خاصست قلم بید و در خلا	۱۵۴۳	۱۵۴۴	۱۵۴۵	۱۵۴۶
محبوسان و گراف حکم بر قتل ایشان که بآشیدن ایشان	۱۵۴۵	۱۵۴۶	۱۵۴۷	۱۵۴۸

مداومت غاید بخاطر باید بتر عالی رشد **الحاد** هر که  
روی عد آسان کد و اند که تو انکر بکوید حق تعالی راه غایی  
و دسته افلاک ادایله عنوف کند و علیا و باید هر که راه  
خواهد دین نوع مداومت غاید بایهادی **اللائق** هر که

در دشواری افتادن بریع بالخود داره و دشمار و عذر  
آسمان کردد بیا خواند حضرت بدیع او را در رهیم دشوار نکند  
و کارهای مشکل ایسان شود و طلسات مشکل و کارهای بتار

لکه از مان سالم لند لوح اسم دلار شرح تحسن کرد  
ام دال لسد دار نه این بود از هم دند و غرقدار یاد صاعق  
و خداشند از اسب و شرحدان و موخوان و لژله پیارها  
کرده و همیوت این اسم مناسب کنایت که از اسلامین متهم باشد  
و از خلایق قتلند و خوش طالع زهره بین شوالدختمن  
دریح کرد و با خود را در در جامونه صبور قدر علامه سدهان  
خلن مستغفی کرده و اکنون رکنندگان خونه ایان عزل دولت  
سالروسلامت باشد اکنیا ملکوئند بهشت دارند این لوح طا  
نم توابع زهره مطیع و مفید او که دنیا زمان کرده ایان و حسره  
لغن غازات سالم را شد و دایم الارقات خوش وقت و خندان  
بر و فتح بیان مید لوح اسم عین شرح شش اسم

کرامک ایان عین	دزرسیں وضع کرد	دیان دلیل	دایم دلیل	دایم دلیل
چنانکه بود مشدوف	جاعی	داضم	دیان	دیان
با خود هماره عزیز د	دایم	دایم	دایم	دایم
مکم و عنیم مقدر	داغ	دیان	دیان	دیان
عالیه هست و دلیر کرد	دایم	جاعی	حافع	دیان

دیکی پرسنیم بزرگ ۵۹۰ متر

من كتاب بجنب الاعلاع لشيخ سعد الدين الحويني  
آخر جلالة سور القرآن است مدين تفصيلاً است سورة البقرة  
التباقه مع الله وآله ايضاً مع الله المجموع دعيم وهذا  
في سبع افه وباذه وله وفالله تحيي من حيث يرجع في سورة  
البقرة سورة العنكبوت ١٩٩ جلالة سورة النساء ٢٩  
جلالة سورة المائدة ٤٣ جلالة دين الله سورة الانعام  
١٣ جلالة دين الله سورة الاعراف ٥٥ جلالة سورة الحفال  
٦٧ جلالة دين الله سورة التبرع ٤١ جلالة سورة يوسف ١٠  
فيت المتسوقة هو ٢٢ جلالة سورة يوسف ام جلالة سورة  
النحل ٢٢ جلالة سورة الحمر ١٣ جلالة سورة البقرة الله  
سورة العنكبوت ٤١ جلالة سورة بنى اسرائيل ٤١ جلالة سورة الكهف  
٤١ جلالة سورة فرميم ٤١ جلالة سورة موسى ٤١ جلالة سورة الاهياء  
٤٢ جلالة سورة العنكبوت ٤١ جلالة سورة المؤمنون ٤١ جلالة سورة الدخان  
٤٣ جلالة سورة النصراوين ٤٣ جلالة سورة العنكبوت ٤٣ جلالة  
سورة الدرم ٤٢ جلالة سورة نوح ٤٢ جلالة سورة الرحمن ٤٢  
جلالة سورة لآل احزاب ٤١ سورة سباء ٤١ جلالة سورة فاطحه ٤١

جلاله سورة الطارق تدارس مسورة الاعلى يلتجلاله سورة المعاشر  
يلتجلاله سورة الفرقان مسورة للبلد شارع سورة والشمس جلاله  
سوره والليل والضحى والارتفاع تدارس مسورة وللبيت يلتجلاله  
سوره اقراءات جلاله سورة القدر تدارس مسورة ولكن جلاله  
سوره لغافر لغافر تدارس مسورة الحمر تدارس مسورة العزائم يلتجلاله  
مسورة البعل تدارس مسورة الكافرون تدارس مسورة النور جلاله  
سوره المسد تدارس مسورة الاخلاص يلتجلاله سورة الحمد  
يلتجلاله وحسم حلاله سورة هابلا بضم الله است كلامه  
آن حلب نکود است عالم فصل في خواص الاعداد مثلثي  
بکند قظر سبیر قسم کند و خطاها کند چنانچه هر سر خط  
در نقطه آن مثلث قطع شود و بايد کوشش پايسين اين مثلث  
بر بالهود و کوشش پر دست راست و کوشش پر دست چپ است  
که چنان اگر کتم و حلم خانم باشد پس از ضلع دست راست  
خانم پیمانه عده اتف بیندو ضلع ذیرین خانم پیمانه بیندو  
ذیرین عده اتف عده هجوم بیندو و در ضلع دست چپ بیندو  
پیمانه عده اجاله بیندو و در خانم کوشش مقابله عده بیندو

ازین خانه زیر که خامدند و در حرف هم آن که در که حرف بالف  
 است حدائق خانه دستم اخواز که می خواهیم طبق که بتو  
 و عرض آن که می خواهیم دست قبیل هر چیزی که می خواهیم  
 به بیان و هر قصده که خواهی می خواهیم طبق هر چیزی که می خواهیم  
 باشد اما این مطلب که می خواهیم طبق باشد و هر شیوهی  
 هست افلاطون نوشته که بعد تاظله بنا شد جراحت اکنیه  
 علطا افتادیا کن. مانند این باشد بعثت زدت کند لش  
 نهی اقتحالی و الکرمن غیره از اینها اعلم دستیار  
 داشت احوال عورتی را درین مقصود کلی و جزوی  
 از اوضاع جنسی و غیره طبقی و مخصوصی علیه اسلام و قدره  
 این خبر داشتر از احوال عورتی است اینست که چون زن  
 یعنی مخصوصی دارد صفات خامدند احتمالاً می خواهد معلوم کند  
 حروفات ملطفی و مکروهی و مخصوصی و مخصوصی و مخصوصی  
 و مخصوصی و مخصوصی و مخصوصی و مخصوصی و مخصوصی  
 سحر فی خواندن آن م امر دستیار است المقدم دالفان  
 یعنی شیوه صد امداد عین غیر قاف کاف لام و ملکی و  
 یعنی حرفی که می خواهد این سه حرف داشت لغایت این

حل

پنجه از ندوی و ندوی و می خواهد که می خواهد تجییت کوید که من این شیوه  
 نداشت که در عکار مده من کنم و نظر بساحت سوی من  
 اخوانی او قبول کند و همی بیوی دهد که که که که این شیوه  
 خواهی من حاصل مخوم بدان اندیام بیش از شد و همه  
 این بخطیره مطلع و حرف تو شود و اسم اعظم بالعلی خوب  
 شتری مذکور ۲۵ روزه در ورنیش همان لغایت بخواهی  
 رفته همین بخشنی خندان تلیف می خواهد با این ای ای  
 یابید و دلیل دار مسلم کند و مکانی که این اندیام بدان سه  
 شفود و تجییت که می خواهد آن آن آن آن تجییت من باشی  
 در اسلام داشت بخشنی و ملکی و ملکی و ملکی و ملکی  
 کوید که قاتل علیکم می خواهد هم کند و این خیم تو  
 شد و اسلام اعلم یا خود جسم تجییت نهاد است من مطلع  
 هم امام مده من ای بخت بخواهد و شرط بخشنی آیه زدن کا اندیام  
 دهد که ملیک و خاطر شود علیم تندیه و لعنه اندیام تندیه  
 بردست چینی کفرت باشد بلکه احتراز کند و این بخایه  
 دفعه ایش لوكات ایش نکند و اینند نشتر باشد ساعتی بعد  
 ای ای ای ای ای ای کوید که چشم غیره و مخصوصه داری کوید این

و تجییت هر چیز دل و هفت جزء معرفه است  
 که من شنیدم و هفت حرف بعدهم است بیش از خود  
 غیر مضاف بلکه از این ده صفات تاسیع نم احوال عاصی  
 باشد و موضع ای  
 یکدیگر و فر ترکیبات نظر کند بیست و هشت و بیست و هشت  
 آن عالی غیب یعنی کفاید و چه فرمایند و چه برده  
 همیزی کند و هوش عقل و لد را که دریابند و فیض  
 دریابند و در ظل و طلاقیات و صلاف باشد و بسط  
 و هر آنچه از عالی غیب روی ناید بپوشید و بخانه خانه  
 و مصلق باشد معاذه اعلم نم اقه الحن نم بلکه  
 استادان چنین مقدار فرموده اند که بفرش مادری  
 یکشنبه غواص و در در در در در در در در در  
 چهار شنبه و در در در در در در در در در  
 شوی بذار انتقامی یا ای ای ای ای ای ای ای ای  
 شعبان ای  
 ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای  
 ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای  
 حرب روی پیش وی حاصل شود و سلام کرد و آیه  
 بخبار

بر سخنور شناس که ملایر عده کارهای از قلم کن بین  
فرصت هم نهاد اساقه کند و دست تکیه باو و مهد استاد  
و بدهیای امتداد حیث قلم تالیف از که مدعا اساعله باعظیم  
تختیم پیغام است مثبت عز و عذر بر عذیب فیضت خود  
و شرایط اغذیه خود را در تسبیح ایجاد آن کاه علقلی  
پیش از دروز جمله تاین ساعت این علقل آید بعد از  
مردک سرخ رنگ با همیت قلم و قند خوش درشت هیل  
با دو سیل عظیم و تیغ هندی در دست کردند از دروزها  
و سلام کند و بینند عات تیغ را بر لبه خود فولاد جشم  
بر زین لند و بسرا بی جناه بدانان کویه غرض  
تو چیت جولیک کویه که مقصود من بخت شناس است که مخفی  
شونی و مغلق من ااش لاقبل کند و ناخن جویی به عده  
عقیق پار و خضر بران بو شتر و اسما لبیک آموزه بازیم  
جهت دخیره که خواهد از این زین و دفعه دیگر جمل  
روز مرور دیج هزار و پانصد هزار خانه و شرایط خود  
بجا آیی دجوه نام شود همچوک خواهد کار نظر ای دو دش  
و هر خلابن بطبع و سخراً اخند و عبتد میم و منقاد ا

باشد

ولین سخن را بلطف کرید ای اسمهانم که بیننا کاه بیننکه افتاد  
ان آستان فردیم آید و نزدیک دی پیش و برشال کاری  
پاشر عباشد و از سرایم بفرز آن موضع برو و طاید و کوید  
عرض تعجبیت پاید که ختنان برعی و بیند و حج خوا  
لو بدهی و علاوه خوش بطالی او بقول کند همه طلاقهای بد  
دین را بر اعراض کنیداید که بعض در هر دو دست بسته  
نهند و قاعض کند و خست بدید ای استان تختیم جمال  
آن الله نزد فندر بر زن هفت هزار بار بمن اند بدان ای  
شد و دعوت شخیم پیش ای امام شود ای روحانی ای ای  
دول را علم کیما تعلم کنند که بزم وان حق تعالی جل جلاله  
و عقیل استکبار ای  
بر و بس ملت مقناد و زن هر بر زن هر هزار بار در  
ساح خوله ای  
چند بسیار بند بکویند فلاذ کس را بمحروم که امانی  
از وحدیم چون لو بیلیر بسته علم بیار خواهند و همیم  
که بیان ای  
از هر قاب خلاصه که از بر کت اوجات را فیض خواهند داش

بیهاده های مادر خدا و حم خود بایند بجهت تختیم عطا  
مکت بکاهه دعوت کده شار و نفع تهدیه زن دعوت خواهند  
نکاهه پیغام پیش ای اطمین شوکت ای ای ای ای ای ای  
او بنشید و کتاب طالع المکن اید که باید که ای ای ای ای  
پیان پیه صد که قاعض جیت جولیک کیه که دسته  
نکنکن و ای  
کرم کده هر احیل عالم مددکار تو باثم و آنچه تو خواهی جتنا  
کم بدانان مهی بعد مددکار باید خنی بین خوشه  
باشد و آن عهدا نام عطا و ای ای ای ای ای ای ای ای ای  
علم غریب بده و کشف شو و ای ای ای ای ای ای ای ای ای  
و بمریزو نار بعید بسیار بسیار جهود تختیم کلام و سلا  
۲۹ بعد ملوك عزایده هر بعید پیغمبر ای ای ای ای ای  
از ای خانم ای  
کده کاهه باید بکلام و در جلد ختم ترکید طبع و تحریر  
شوند بیان ای  
از ای  
علی الدقیم بخواهد ای  
بر ای ای

دین

كثيرون يجهلون حقيقة الماء وعلاقته بجزء كثيف من آثاره المدح  
وهي واجهة درجة على كل من له ماء ينويه أنكاراً مما  
قد يعيشه وخطيباته اسم الماء كذلك مفهوم الماء الماء  
الذى يعيش به العالم تغيرات عنيفة ثوابها يتعذر على العقول حصر  
ذلك الاشكال خبيثة من وقوع في شرف الشمس لمن من الملايين  
والآلاف على ماء الماء والوسائل والتعرف خاصتنا سورة العنكبوت

ف	ي	ظ	ي	ف	ك	م	ج	س	و	ل	ن	ق	أ	م
ط	ي	ف	ح	ط	ك	ن	د	م	ل	ه	م	ل	ك	ر
ح	ي	ظ	ي	ح	ك	ن	د	م	ل	ه	م	ل	ك	ر
ظ	ي	ف	ي	ظ	ك	ن	د	م	ل	ه	م	ل	ك	ر
ي	ي	ح	ظ	ي	ك	ن	د	م	ل	ه	م	ل	ك	ر

حکم حاصل شود هر اس برد و لکه بودیم بخت  
دلم غرفان و کلب دنیا ف آیکه و بنیان بتوید بخورد  
هفت درون تخت بدان تنان بله اند این بر سده خایه میباشد  
بیندهم که هر شیار بسوی ساعت از قاتل کرد داد این اخشن  
بله این طلبه بخواهد که اگر خواهد کو طا نیشون خد  
پفر که این جاهد چار است ایشان رفعتیان بنام خود  
خود و بنیان ایشان و بلدر ایشان جمع دنیا آمن بتوید بخورد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اصطبل بالجنة <sup>ع</sup> تعلق سيد دشت منازل قرجوزين  
۲۸ کامن ماند آلت شریعی بطن جمه زیر صرد  
نعام بلده منازل جلد هفده همه زمان عقوب نداشند  
کل اخیه هنالیابی شرط طرفه قتل شوله مقلم  
مذکور چنانچه مانند خالی سال عواد دینه فریاد از  
سردیلیج چون حروف آتشی هفت بود و بروح آتشی  
سه هر یکه نسبتی حرف دو حرف و ثلث حرف آنها در مسلاحل با  
امض مانند اطمین و قوس مانند و حینا لایو مینداشند

بنی دلبوان عقرب حوت شقد سنه جدی  
حش خند کرق <sup>تشی</sup> دحل لف ربغ  
دیکه و فرمات ابجدى نان ازیک تاسیتمه باشد  
تعجب علاء دنیوی میشود و بن علاء دنیوی  
صامته بعنی غیر هنری عل قلمون علیند نان حلسدا  
و علیان دفعی لعنت کرد و صور عاینت اد ه و  
ح ط ک ل هم برع ص د عل حروف المفردات  
جلان عل حروف سقوط است و بن حروف سقوط  
صامت بکار آید اگر خواهی نکرد بغير محل کوشود الک

حمل و پیکار چون به اهل آن شد که ماسی سخن نگوید و دست  
خواهد مطلقاً باید چشم داشت و نه تنها همین آنند که از زبان  
کشیده اند از موادی داشتند که فتنه داشتند شیعیان از این خواهند  
حمل و پیکار داشتند و بعده ملوان از هر عد که از ترمذی گیرند شوهد  
که این عده از قاعده معتبر کوچه خوانند از جایی برخیزند یا به که در دش  
جای باشد تندی بکشند که اینجا حرام است یا این قدر معتبر نباشد که معتبر نیست  
که دستوری از شیعیان دیده و دن آنفر که متوجه بشدند  
طی این پرسیده و مجمل دیگر ندان باقی باشند حلوان قریب کند  
و زیجاجه اهل احمد متحقق بر ایند که از آنها بحیث ظاهر کرد  
موضوع آنکه ایستادن بالاسکر و لاملاً کتابه موضع داد  
سالقاً و آنکه موضوع بیم المثلثه الماجزی موضع بخواهند و آنکه

از زبان اخرين بر و حدين حرف تولد ساخته و حرف  
ناظمه يك است بحذف ده ف ف خ ت م خ  
خ د ض طبع دیگر در اسامي اسلام ملاجیار داده شد  
که از این سلطنه بجز از کلمات و بن و صدیدم اشیع  
ان طلبه داشتند زنانه هم متشتمش نباشد عنده  
هم مطلع باينه و باقی عمق و هر غالب کلی حی قوانا و  
علای خلق اش ای احسن بصری نقل از خضرت پیر کل این کرد  
که آخوند خواص اسماه آنکه صابن هدین عله تعلق نداشت  
چون سالان بین عده تلاو و تقدیمات غایب حصول  
مقاصد و مصلحت طلب رسید چون اسمی اسماه بین  
عله و بیان از آن اقتضاده علیست لقول نظر غایب که صاحب  
جز و مخصوص خانه است آن جزو و مخصوص و سطرو خانه شمع  
خدساندی خلعته برايد و حروف اولیه دارند اجری  
جز و بیان است الف بی جیم دل می بارند زی  
می طبی پاکاف لام می بون سیم میعنی ف  
صلاد قاف را شن تا تا خا خل صاد را  
من دیگر احمد خواصی الدین شریف الیت مغربی

دشنه آورده که قیمت حرف از معلو نموده پس باشد بحسب  
بروچ حروف هنری علاوه بر میانی از حکایات رفته که کوچ  
لشکر سپاه اعدام برعکس تولد کند آینه باقی ماند و قوت  
آن حرف باشد شناس الماعن فاموس حجتان در معالله  
الله، کوچک از تفاوت آن خوب است نقل کرده که ان غزنه  
کسری در اعداد اعما بضم ابوروزم حکم دیدم اسمی از  
اسبابان عده قلمات نگذله که مقصود فی الغیر بحرب  
آمدی و آن عده فوامل اللقدر بجهت عده اعما لیست اب  
ح ۴۵ و ز ح ط ۲۹ ۸۶ کلم ب سعی ف  
وص ف پرش ۷۱ پی مث خ ۲۳ خص طبع ج ۲۰ ع الله  
عناس از حضرت ایام طالوین ۲۱ سوال کرد که اقواء عده  
که قلمات نیاند مقصود باشد بحداصله آن کلم عده  
کنت اهابن عیان عذر کی از خذنات علمی ایستاد  
بران للطاع نیت آنها را خاتم الایمه بن رسیده علیه السلام  
بندر هراسی که خواهی نلایت کنم خسته در حروف هر که  
اطلاع نداشتم حرف عدان بین از یکی اشاره  
عده و ترکیه مأوفیه مأوفیه بخت افندیه بین تاجر علّه

ریلیتیک لغوف خدم که خدم اینجا از کنم و امرو  
لکوک قریلک کاستنکوک دا زملی مذکور وضع کدهاد  
بالشکر ده اخبار بذات بقدرت نام چنانچه از آنها شی  
شتر هاست از آنکه ذکر نیز تاسه و هالسم لعنه من لشنا  
هر چیزی عویله نکم دلنشکار پرسیده عارف خاصه که بدل  
که لسم اینه الهمه هم اسم باو سقق داده اسم خود را  
نیزه و بین قراطده و تپن کتفه شرایط علی خود داشم  
اعظم کدربی طهور فرانع شود با وقعت دارد و جون  
علت سداوت یا بدستخیز اسم با در قام شوه کاره  
بمنزله بیکد سده و هرجا اراده باشد مانند این که مخفی خود  
سید ابوالبرکات بد صاحبین الداعیات تصریح لعنه مقدم  
چین آورده امظفتش زنی غوف نه و لوح در این التصویر  
درین چشم روح و لوح در عیان لغوف خان حز کلستن  
جفات عدلت بجزی از تھما الانهار دحمله مع دشمنه  
تخریج من خود رسیله بتبت بالتعن و دفعه الاین خدیجه  
السم خود هنفیز دیده داخل المقام آورده که اصل در استخراج  
امولثمه اسید یعنی کیت و لم به اس دفعه اثلاکه بخ

ح ف د ل ا ب غ ن د د ل م ۲۴۷  
علی بن سعد الکندر در بخراج الالام اور رده کامل دل استخراج  
اسما العوالم خسرا ماحتط الم و صاحب طالع و گفت علی بن  
ام و سفیر دیکھ و چند مدت داخل کوہ داد لائل لاله اک  
مولودی بعلوم باشد عمل بدن کند و اک علم بنایش تحریک  
کار جھ طبق مردم اند عالم الناس و اساطیان طالع ینزد  
اصل کتابت دل احمد یا اسناد و اهل عشق و ادب و علم بسیار  
شیعیان و اهل اشراف و حبشه و کافر اسد و اهل سلح  
طیخ و حدا پیش و اهل اعقوب و اهل علم و اقوی و احمد  
ماهی قلام و بجال وزاده عجیبها دلو و لکین جمل  
که ذکر شد معلوم کسی نتوان نظر کنند اگر بجه جه شرب  
دارد لایت و لایت و لایم بجه مشهور با اشتمام ادیبا میر  
صیر حساب کند ۱۲۸ طبع کند آن خم مانند امداد از درج  
حل بتاریخ دین و اکستنی شروع طالع آنکو رسیده باشد و مج  
قرار دهد چون طالع معلوم شد صاحب طالع منزه علم کرد  
و شیخ سعد الدین حنفی اور رده کامل دل استخراج اسلامی  
ثابت است طالع و صاحب طالع درع است اما اک طالع و مطابق  
سلوم بنایش بشتر از ایل اکتفا نموده عمل کند اکر کنید بنز

علمهم بشاشة كتب طالع باشته بمحى ان وجد ابو  
الذات يلخص فضلها صفت ممای خود مع كتبه  
ابو عبد الله ياعبد الله قطب ابو العصاد يا ابو الاصحاف داركت  
بيه سلم بشاشة لقب عام مجعله اول ما ورد في ذكر الدين  
معها وافق الدين فالفتاوى تذكر بمحى اب علم وضع  
كتبه في اذن اصحابها مفت بطن حل الله شلاحيت ط  
حرف اسلام ديجيب بخط عالمي اشهر خط تكسي عالي  
اهم كمات بطن بشاشة عمل كشدا واسوء على ما اخرج  
اما العبر من بـ معلم مرجعه وشكلا و تقبل امن عاجل  
و اجل اس اسما اساتذة بطن افلاك سخون كدد خرو  
صاحب بـ صالح الاواح ابو المعن صالح ابراهيم كـ طالع جـ  
بطليموس لـ دفع حـ سـ قـ فـ نـ ظـ اـ فـ اـ لـ اـ دـ وـ عـ مـ بـ عـ  
ازـ عـ عـ لـ اـ لـ اـ دـ وـ عـ عـ بـ عـ اـ لـ مـ بـ عـ اـ زـ دـ عـ اـ دـ حـ فـ  
اسـ بـ اـ اـ نـ اـ سـ بـ كـ وـ كـ جـ نـ اـ غـ شـ حـ اـ جـ دـ اـ دـ شـ اـ تـ اـ  
كـ تـ حـ عـ اـ سـ بـ كـ وـ كـ حـ اـ لـ اـ دـ بـ عـ اـ شـ اـ لـ جـ بـ عـ اـ لـ اـ دـ  
دـ اـ لـ اـ عـ اـ مـ اـ وـ لـ اـ بـ عـ اـ سـ اـ وـ دـ اـ دـ كـ طـ لـ اـ حـ اـ دـ  
شـ اـ لـ اـ دـ بـ عـ اـ لـ اـ دـ دـ اـ دـ دـ

٢٤٦

بکر یعنی بحسب این مصطلح مجموع حروف دناتر را نمود  
در هم که فرم این نویسه آنرا بدخل صیر <sup>۲</sup> / حرفت زفایج  
ن و لکح و سلط بداخل کنیت <sup>۳</sup> و بدخل دیط ابو محیی  
حرب مجوعی با محمد صیر <sup>۴</sup> و بداخل دیط کنیت <sup>۵</sup>  
مدخل صیر <sup>۶</sup> حرف طک رطیب که دخانه بدخل کنیت  
و بدخل دیط مجوعی <sup>۷</sup> و بدخل دیط کنیت <sup>۸</sup>  
ع و بداخل صیر <sup>۹</sup> حرفش چه مضمون و گنج ننمود  
بدخل کنیت عاده و بدخل دیط مجوعی <sup>۱۰</sup> و بداخل دیط  
کنیت <sup>۱۱</sup> و بداخل صیر <sup>۱۲</sup> حرف و دیات بفتح مج  
نیچه شاید بدخل کنیت او و بداخل دیط مجوعی <sup>۱۳</sup> و بدخل  
و دیط کنیت <sup>۱۴</sup> و بداخل صیر <sup>۱۵</sup> حرفش اخ رضی  
نیز ننموده اند بداخل کنیت <sup>۱۶</sup> و بدخل دیط مجوعی <sup>۱۷</sup> و بعد  
و دیط کنیت <sup>۱۸</sup> و بداخل دیط مجوعی <sup>۱۹</sup> فتح صرح  
ح مجوع اصول بداخل کنیت <sup>۲۰</sup> و بداخل دیط مجوعی <sup>۲۱</sup>  
و بداخل صیر <sup>۲۲</sup> حرفش بیت ح غ میان این استخراج  
سماکن از حروف داخل سمع منکوره و دیط مجوعی <sup>۲۳</sup>  
ازین عمل است که حرف دیلایم صیر علاوه برند و ساقط نباشد

بعده تمهیل نویسندگان مجدد که ۲۹ نفر تایم ل و پیچیده می‌شوند  
 دختر سید الاعظمن میر سید حسینی استخراج سایه بر قبیل  
 مولانه امیر فرستاخ نظره مدخل شده است که از این  
 مدخل به این درجات از علامت جزو صادر کردند و حرف  
 پیغام رفته علامت حروف مختصر نهاده و تحریف نهاده  
 این استخراج کردند جزوی که حروف مختصر را نیز که فتر  
 و حروف نفروز یکسان نکرند منصوب کردند و معلق آن  
 این استخراج کردند و ماین بنای استخراج بطور ادبی  
 هم استخراج نمایند حل حروف کیت اف مک ای ب  
 حروف ذهن و معروف از درجات و صفحه طلب کردند و حروف  
 سیرو خانم رایح کردند این حروف استاد اف رضه مک  
 سی خ ای ع خ ب ح س مه ف دن زی سرق ح ری  
 مختصر این خانم استخراج کردند این نوع دفعه خ غ خ س  
 ظرف سرق این حروف دیدند این نظره کشید این شدیدلی  
 نی ام م ح ام وین حروف را یکسان نکرند منصوب کم می‌شوند  
 خانم و مثان بر در آهد هر یکی موقوف بعد از مجموعه  
 لفته که کمال طبق است حروف معاشر حیم کردند و فد

در

ه اص غ غ طبیعیون این حروف را این طور که قیم سیح ف  
 مردم بزم شد یکار نکشید اسلام اف حصول مطبیه  
 می‌شوند و قدر مطابق خانم این حروف پیغام اول رایح کم  
 بین دجه و پیغام اول رایح کم این حروف باعث  
 جزو رسم خود حروف اسطور خانم حروف جمع کیم این شا  
 دی خ دشت بیچ بسیار خ دم خ ده پس حروف  
 مختصر این بیرون از این مکانیست که جمع کیم و نکشید منصوب کم  
 این اسین بخود رسید خ طبیعی خ تحقیق تحقیق ده دی  
 ع دی دقت قیم دفعی دی پیغام لطف رایح کیم بیع  
 دی خ ب ف ح دم خ دین حروف دفعه ای اغیار جزو دفعه  
 و سطور خانم حروف طلب کردند دین بیوت وی ثب  
 ق ح دم خ طبیعی خ در دین حروف مختصر این  
 بیوت رایح که این شدی خ دم خ ده دین این خ ده  
 نظیر و لفتم این خ ده دی ف دی دی پیغام دی یکسان نکشید  
 که دم دقت دفعی بیرون آنکه موقوف پیغام اول پیغام  
 داخل پیغام اول رایح کم این حروف دفعه ای اغیار جزو  
 این حروف دندر خ رایح و فوجند و صور و مسند خانم  
 غ دیں مختصر این بیرون دلجمع کیم این نوع شود

ق ه ف ح دن دفعی کج س ب دلاغ خ سیح حروف  
 مختصر این رایح کم این بود ف دخ دلچس بیغ  
 خ این حروف دلاظیه و کنیم این بوده می‌روف ایع  
 ن این حروف را یکار نکشید منصوب کن بی پیغام بر دن  
 آید موقوف نالخ و تلفت بیرون آیدن حروف مدخل  
 و احمد رایح کم این بوده مک دلخانم کد دن این حروف  
 مدخل کی و دلیلیع کم این شدیدل کردند کم کدد  
 ش لپیں این حروف دلیلیع جوز عرف جزو دلخ  
 و سطور خانم حروف کم این شدیدل کج غم ب سره ک  
 دلندش خ حروف مختصر این پیغام حیم کردند این  
 ح دم دع دم ای اغیاری ایم این حروف را نظره کشید  
 ت دن دم ای اغیاری ایم این حروف را یکسان نکشید  
 این اساقیه و دید میں دلین دشارق پیش حروف  
 مداخله ای دلچس بیچ کم این ایست ج در دم کو ح دی  
 این حروف دندر خ رایح و فوجند و صور و مسند خانم  
 کیم این نوع خ دم ای دلچس بیچ ای اغیار جزو  
 غ دیں مختصر این بیرون دلجمع کیم این نوع شود

لخ نصیب ندل ان ذیں مدنو سابق ابن حنفی  
جز و صخر و سر و خلجم کیم ابن جین بشد اخ س  
وزرض اع عن ن س هند نزل اختن دندنیں  
حروف ستمله جمکنیم ابن حروف ماشد س داع س ه  
ونخ ت ذریں حروف نظروه راظہ عاریم ابن حنفی  
آندر اس ب افراد شیخ کمیں ابن حروف یکارنگی  
کیم شاکر و حسیب پیرود آید موافق نیجم تائیه و شارقا  
بنز مولف همیں علاجیں حروف سملحل نیچر فالش راحم  
کیم و فوج درج حث ج مرصاخ م ح داین حروف فرد باعتبا  
جز و صخر و ستر و خام او راظہ عاریم ابن حروف باشلح  
مج ه خج س صرح ظفتح ج خ ذ حروف  
ستھلصر او راجع کیم لان فرع ماشد ج ه س ح فتح  
ذ لین حروف راظہ عاریم ابن حروف آید قشام  
ح دیش ابن حروف فرد ایکارنگی کیم شفیق و طوی پری  
آید مولق نیچر فالش دخیو و زبد لان کیما سیح الین یوت  
علی ددعوہ الرفقی و رحمک اسما و اسامیہ استیت  
ک بحیب عل دحروف فرد نک کلامات مطابق یکارنگی باشد

۲۷

فلام حملاتم وبيجه كخاته جهاراتت دفعه درجت  
 خاتمه للظرف آنه رداع ج جلبت واندام على مدعى  
 علائم حلست كحرف خلامة الخاتمة است درج ضلبه  
 خاتمه اعنة آه حرفت ج ده عنون الحرف يحاول  
 امام حسین عمر دیست كحرف خلامة خاتمه آه  
 حروفت لدن دیستک دل وعلم على المثل عذر عوده ک  
 صفات خلامة الخاتمة حرفت حروفت حرف خاتمه آه  
 هاسته مع ده اذالم مویی کاهم عقوله متوله ک  
 حروفه عاله هفع حروفه اهلک متوجه لطایع له هع  
 سیدن جل دل اذالم زین الملائکه نهضت كحروف  
 اهلک متوجه الطایع است آه حروفت سکور ملد در حرف  
 بده و امام حسین فروعه مرسل حروفت حروف فابه  
 بجاده کوسایطه میان میان حق وخلق هم حرفت لایت ک  
 و جله ائمه معمومین علم الائم متقد کحروف ابابیجا  
 کوسایط الزمیان حق وخلق همین آه حرفت کمنکور  
 شد حروفه مخفی هاذنچ خ شف اصر صد و خص  
 لبس المیعنی علیه الصنوة والسلام فروعه است کحروفه مخفی

ده است و آن اشاره به امام اذالم حضرت امام حسین ۴ تا قیم  
 آن محمد علیهم السلام حوض لم قایم لبده و تایپ نهضه لافتات  
 و ق در پیغمبر ملک یادگار امداد رعیت و دیگران نهاده  
 خاصه همین استان ائمه معمومین برروات ثبات  
 کنتر و از الجمله ده خاصیت ذکر خواهد شد اند لک کمی ده کرد  
 میان جمی دشمن که قادر متشنج چنانچه دیگر نهش اوتتفق  
 باشد پلاه خالکریار و هفت بارین خوانند بجانب  
 و بحسب دهن اندانه دیگر ده باز همان طبقه تعلق داشت  
 و عجز سه دوبلات خلص شود آن لک کمی راسخ و ده باشد  
 این کلمات بعثت دلبار و آن خوانند آن غسل کنندان اند  
 غریب دلکه سر اهل شویم لک کمی مانند ده بنشاند  
 کریده اشدا بین کلمات عباشت و تغیران بکار چینی داشت  
 و آن بخشیده دوباره باز این کلمات بارین خوشنود  
 آن آن را بخوردی دهنند بر لقی نه کار کوشیده  
 لک کمی بیان اشاده و امتناع علیچ او علیجز شود هفتاد  
 باز این کلمات بایتب بازند خوانند بدوی دهنند بخورد  
 البته ستایه ابدکه اکر بهم دشواری در پیش آیینه ایعنی

فالمرد بفتح بیت ده مدت ایشان بعثت قدم دیدم زع  
 دینه خانه بلوکه فرع و فرج احوال ایشان عج متدست  
 ایشان بفتح ده قدم قدم دلخواهی ایتمه و بنی عباس  
 ده مدت ایشان دق که قدم چهارم دلخواه سلاخیده و ملوك  
 بخیانی و عج ده مدت ایشان عج که دیگرانه هنها  
 ی دلخواه آمد دلکه شاخ فرم زنده در جهت خان  
 صدبه مدت دلخواهان وکذا بون و مدهمان هن دلخواه  
 صلی الله علیہ السلام و حمله کشتن و معمور شد آن منعیزه  
 درین سه عید بیان شد فخری بیاری و فروشند سهر  
 بخانه ایه طرف و خشک سالی و ظهیر فشر و شجد  
 هنچه دلخواه میگذرد اهل لیستان و میان عج که تاج  
 قدم بعید مدت تیسرا زیمان اهل ایت و خوشنود  
 که هن لعل بیت تاج قس که بیمه آید خارج از حدود  
 بیان لیش که دلکه ایم که شفه و خشک سالی و تخفی بیاری  
 و فروشند مردم بیار و جنده فشر و آشوب تاج  
 مژده بان در ده رمضان ح فتح و تایپ ده آن قایم  
 قیامت بعد از ده تکرار بمنجی ماشیون بر جهار قسم

که خانه دلکه ایه بخانه فرج مدلک شد و مهملات او  
 ساخته شد بخیره اکر یادشانی با یامی عصبکه  
 باشد و اکس ترسه هفت دلخواه جویی را بی پادشاه  
 دلسوس میوزت بخواند خشم بلطیف مدلک شود که اکر کمی  
 بروزه بجای فرستاده موزت دلکه سارخوند مهمل  
 القلکه شد و هر مهمل که در دلخواه که ده اکر کمی  
 رد زخمی چیل و هفت دلخواه دار که بخون بکویه محب  
 شد آن اکر کمی بخیه که دلکه شود هر مبارحه محل بایخ  
 تهمت از دی بخیه و وظایق که دلکه بنتیک بینی  
 و هشت حرف را ایشانهار قسم که دلکه شد مفت خنبو  
 ساراست او دی لم دنبع دی ایه قسم مجرد دلخواه  
 دی شریت دی هر خوب و بیل قسم مرفعه بایس است ح دی  
 دی شف تاج دی دلکه قسم بیار و بخیه دلخواه  
 دی غصه ق دی ایز بخیهار قسم ح و حدا ایه هفت که کشت  
 که دلکه ایه بچیل مشتری میخ  
 شخص ذمیه عطارد قصر دلکه بخیه  
 بسرمه میخ دیغ نه صدر دلکه دلکه قیمه  
 قدم قزل دلخواه بخیه و حکان که ایشان آدم خیر شدم

كيمنت قسم يك فکر شد لست تقویت مراجع و تصمیم جلد موحد  
 و مخلقات داده انجمنه تقدیر فهم و فرد صفت خود بجز و بذوق  
 و تعلیک و عباد شاهی و کند و فقر و رایه عینیه بیان  
 حضرت امام جعفر صدیق علیه السلام که کرد است آریان حد فنا  
 کو کی بجهت این امر معرفت مقصود است قری در طلب آن حزب  
 شاگرد چون مادر از زید و حروف مقطعات قرائی جهاد  
 و آن اشتبه است پیغمبر ره مقصوم و مهر خاتم ایمان درفع  
 آن بوده است و علم ایمان و آخرين درین چهارده حرف  
 و این چهارده حرف را ایام علم الاله چهارده مسلم اعترض  
 که همه اند درین چهارده هنر خصیت است که اشاره عینیه  
 فرموده اند و اند و تا کم و اتفاق شد است تبلور خصیت  
 رسول ملى اند اطیبه و آله و سلم در اینجا درج است و از خصیت  
 همچو ساقایم آلا و ظاهر است که خواهد داشت چهارده این اعظم  
 اینست الم المعن الم الرا که میعنی طه طه طه طه طه طه طه  
 حضرت امام جعفر علیه السلام فرموده که این  
 عذر نمایند تا خوبی آن مدد ایمان باشد آن خیز و عذر بمنی  
 ایمان ایمان نمایند مدد ایمان آن خیز و عذر بمنی  
 ایمان ایمان نمایند مدد ایمان آن خیز و عذر بمنی عبس است

و عیبر و ریخته که نمود که مردی است با شعبه با و نان  
 و قید و بدهد هنگامی بر یاد کرد و نقل که حکمی در مردانه  
 هم ریشه دارد و حرف دیواره دنداختن اکنون آن حزن باشد  
 یاد شاه تکی کرد و کن اسم رنگ کاغذ برشته و بین جوان  
 داد و حال یاد شاه از مرغون آن دید کشته بر کت این علیه  
 و افه اعلی بال تعالیٰ فضل و لطف اسفلات باری قتل جمل  
 طلاق به ائمه العین تیم و غوص ایام دل و عالم ذات  
 غریبه ائم لا ایله الا ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
 ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
 بشیوه از دیگر کرد و از کرد و از کرد و از کرد و از کرد  
 عیوییه کند و ساعت دو و هفتم رید و نزد روز روی  
 بروی فخر کرد و از دیگر بروی کش غور و سخن حق  
 بتواند بکوش حل زملکات تملکوت را نهان و تیم و میان که  
 دل و بیضات حل اصلیان خود و هم نظر که خود  
 با اخلاق ایمان و نیزین چون کوید و هنر دیگر هز رد  
 هفتند و سی و سی شش نویت حرمیل و دل و خواه بد و خواه  
 دد بی ایمان و نیز در اول عذر آخوند ایمان فرستد و خود بیش

خانه که هم و هر دو دیگر ایمان و خانه المرضه ایمان  
 شاه از حیوه حروف خوی ایمان و علم در تدریج هشت  
 که عقد است و خانه میخست و کوک و خشک شوی و سرور  
 سه شبه است و لازمیم بیمه است و تعلق بر زیمای و بزرگ  
 و منعده زیمای و دلایمیز بر شهیمای حام و بزرگ  
 و ایمیان مزبیعه ایلند و بعد همیان آمن ریا و ماده  
 و شخیز و بکوهی آمن و سرمهی و میوه باید  
 و حجه المضا و روحیه ایمان که کوچنی باشد و پستان کی بود  
 هارون و محمد و حرف است لر و دم و حروف مایل آن د  
 خلامة الدیماء و حروف خاصه الخاصه است و حرفه ایمان  
 لست نم حرف خاص است حروف خوی است هر هفت  
 بیجانیا بخانه ایمانیا با این این ایمانیا با این ایمانیا با  
 آن هم که کنایت تیم و ایوان ایوان ایمان ایمان ایمان  
 ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان  
 با این که ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان  
 حاصل شود و ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان  
 نفیت کند و داده ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان

三

هر چیزی ممکن و بر راه فرست و مطلع شده حق بسیاره و مطلع دل اون  
من و کوئه آن بخود دارند اسکو اینه لائق خون و موجود نداشتر  
ایثاران با خبر اشدار راهیم کنم اما راهیم بگاهه دوبلینه لجه  
آمد و طبق تهمه الچون مأخذیه اینه علوم سکف شد.  
درین احتاج که خود رفعت دوچنان لود همچنان که داشته  
بله ازانه باز در دیر هر ایش قادر خود خود دستگو خود خود  
ددخت چیزی داشت و پیغم نفت بیدز مرد و دیدعولت برد کشاده  
کرده و پسندید خدا خلق کرد معنی بالغ او را احتشد  
و یقین داده هزار و چهار صد هفتاد باند مر شانزده  
یعنی شانزده بیانیه بیانیه که هر چهار قسم اینه ایش که دید که به جمله  
صلوی پیغام نسبت داشت که هر چهار بیانیه که دید که خوش خواست  
نکاهده باید موضع دستورت داشت که موسم را نهاده و دنیه را بد  
طهارت و حمام نهاده لامنه بدو که دید دنیه ایشان خوب  
پنجه رکن داشت که بسیار فایده می داشت لکه جانخواه تند هم ایش  
بسیار کثیر بخواه که هزار و چهار هشتین است و که تو از اینها مطلعه  
دیگو متوجه شد و آن تقدیم می داد که بخواهند که سه عظیم  
رساناد فتوی سد که کنیه ایشان را مستعار ف دست علیک  
اسسم ایسم - یا مطلعه ایشان -

بدلنه لجهنم علیه شود و کفر احمد که بغلی نشنه باشد  
و کسی ملحد بده عذر غایب کند که در کفر کرد و شکلی ای محبت  
و بغیری ای بردم یا بدکچشم از دیدن لعنت باشد و کفر احمد که  
خانه و حکم خانه باشد بولنیست اگر هزار ساله است خلق  
آئندگان هم جو متن ای عبادت و ظلم و طعن دو سلامت است  
و دو سالم غیر ای عیک یا داشت و دجال مطلع آنها نزدیک شاهر برداشت  
که و زنده فکر نمود و دعا مانی ارجیح سخاب شد و بعده  
دیگر در شاهزاده زنی این اسما را بسیار زیست و دوست ممتاز داشت  
همچنان که مقتطع شده باشد بخوبی و روانه ای اعلم من از طبقه  
اعمال از قطب اسلام محمد راح الیق سکلی علیه السلام و اسمای  
فعالیتیت العمال البریع المدع علاوه للریع مصون  
الناصر الملبع بعد القامر بالمعنی للریع سلطان طافع  
التفاق المألف المعنیتیل المؤخر المعنیم للریع لشیع  
لمنان او تکلیل لکافر ملکیت التعمیق المألف المعنیم در هر کم  
این اسما مبلغ محمل خواهد بحق بخانه هفتمانی خدا و دیگر  
که احمد و ای بطریج لعله و دامن و دوستی عظیم دوستی ای  
اسما بخیس بخند و سخور و علیه و دنگ ملکیت شود و حقیقت

وستکوت دنار و هم مرصد و معاذل چون خدمو قصر کرد  
ماشیدله صیغه هر روز این اسما را بخوبی داده معاذل بهم  
کفر امنده بازخود آنکه هفت ایامه بازیوب التبر حاشی  
ایند شود فضل در بیان قواعد بیمه کوت نیک از حلنه عاشد  
فتنات خود را تک چیزی ایجاد نکند تا نیکی خود را بگیرد و بعده  
و میجاد پیش باشد و کفر نزد کفر خود بیند و نکن و دستخوا  
بیکار و زمر خود را باشد و دایم باضور آدمیت تقدیم  
باشد و در هفتاد کو دوبار غسل اسلام کند شاید در مقام خلو  
با حضور دلد اهمان خاطر و آن دهد پاک و صاف نشود  
کنده ده رکعت خلیل کار و دیکر و دین است فشار کنده بعد از  
صلوات بر رسولم فرسته داشت اسلام کند دلیل شناسد  
معلم که مفترض است که عذر لایم خود را بازخوبی داشت  
متوجه محل معزمه و دستخواهی بر ملول بر جای نه  
بغزت دوستی قلبی است اهله علم  
د اهله احتجاج احتمم العبدیه دیت لاعمالین

عند المعلمى على اقتصاده لا فروع منه معتبر بين هذين  
كذلك شرط صلاح الحضرت بيت العالىين وافتتح ابن جعل لسم بـ  
كـ آستانـ زـيمـ وعـتـ عـكـسـىـ وـلـوحـ وـفـلـهـ عـمـ عـدـ عـنـىـ  
ابـنـ جـعلـ اـسـمـ مـجـزـاتـ اـيـامـ وـكـنـاتـ اـولـيـاـ يـكـاتـ عـنـىـ  
ابـنـ جـعلـ اـسـمـ اـعـلـمـتـ وـاـوـلـدـلـذـكـرـ لـلـأـظـرـ يـقـيـنـ اـسـتـ  
 دقـقـهـ لـمـ دـمـ بـاـرـكـاـتـ اـيـانـ جـعلـ اـسـمـ اـسـتـ كـدـرـ قـولـ لـعـلـدـ  
قوـرـ دـاـوـدـ دـمـ بـاـرـكـاـتـ اـيـانـ جـعلـ اـسـمـ بـوـيـكـ تـعـولـ لـدـ سـلـلتـ  
دـحـكـوـتـ سـلـيـمـ دـمـ اـنـ كـاتـ اـيـانـ جـعلـ اـسـمـ بـوـدـ خـلـامـيـ  
ابـرـهـيمـ دـمـ اـنـ تـقـرـبـ اـنـ تـرـكـاتـ اـيـانـ جـعلـ اـسـمـ دـمـ وـمـرـدـاـ  
كـعـسـىـ وـمـنـذـ كـرـانـ بـرـكـاتـ اـيـانـ جـعلـ لـمـ بـوـدـ سـخـراـجـتـ  
رـصـلـاتـ بـلـمـ وـكـنـاتـ اـولـيـاـ يـكـاتـ اـيـانـ جـعلـ اـسـمـ دـمـ  
واـزـلـمـلـكـ بـحـرـدـ دـمـ اـنـ تـقـرـبـ مـكـنـدـ كـمـتـ بـخـ حـزـنـ دـمـ  
سـوـنـاتـ اـنـ تـكـاتـ اـيـانـ جـعلـ اـسـمـ وـافـتـمـ دـمـ بـسـبـبـهـ مـقـبـيـهـ  
ابـنـ جـعلـ اـسـمـ مـاـخـدـارـ دـدـاـمـ وـلـمـانـ حـقـ بـجـانـ وـمـقـلـىـ  
يـاـخـدـهـ بـلـمـ حـلـمـ حـوـيـتـ كـجـولـلـ يـمـشـلـ بـقـوـدـ بـرـسـهـ  
دـمـ حـرـجـ اـيـانـ جـعلـ اـسـمـ يـشـ اـنـ اـنـتـ كـشـحـ مـقـبـيـهـ اـتـاـ  
هـرـنـ بـنـكـ بـوـحـلـدـ بـاـخـدـ دـارـ دـمـ وـعـلـدـ عـيـ بـهاـ وـاـزـهـهـ

الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ شَرٌّ يُخْبِرُ لَمْ دُنْ الْكَجَنَاجِرُ فَخَسِ عَنْ حَدَّهُ  
وَشَعْلَى بَعْلَى بَيْتَرُ بَيْكَرُ دَرِيْرَانَ حَلَّتْ رَحْمَرَةَ كَهْ  
قَلَّتْ رَعَسَتْ قَامَتْ دَرَالْدَعَى بَيْسَلَكَرُ دَجَلْ رَوْنَقَتْ  
ابْنَ بَنْجَ اسْبَهْ جَوَانَدَ كَلَّا لَبَرَ آنَ شَغَلَ دَيْسَتَكَرْ دَرَلَكَ .  
كَيْ خَلَمَسَكَارَ عَلَمَدَنْ جَيْزَى دَرَلَبَدْ وَهَجَمَ خَصِيلَ  
نَكَرَدَ مَاتَدَنْ لَنْ أَسَمَ دَارَ دَعَوَسَادَ دَعَجَوَانَ كَوَدَلَنَدَنَبَا  
أَوْ جَشَمَ عَلَمَ كَنَادَشَوَدَ لَرَجَكَتَ لَمَى جَنَانَكَ طَلَبَنَ اَنَبَرَ  
شَوَيدَهَا كَرَمَيَنَ عَرَدَدَسَ خَلَمَدَهَنَ دَارَ دَارَ جَلَلَهَ لَكَلَّا لَبَرَ  
مَنَدَ دَسَدَ دَكَلَنَعَدَشَ خَلَمَسَتَ كَدَنَسَمَ لَمَ  
دَوَمَ لَيْمَ اَنَهَ لَجَنَ الرَّعَمَ يَأْفِقَمَ جَنَشِيهَ فَلَا  
يَعْوَتْ شَئَ مِنْ عَمَرَ فَلَأَبُودَهَ يَأْفِقَمَ يَادَامَمَ دَلَّا  
فَمَاءَ وَلَارَنَدَلَ لَكَمَرَ وَأَذَمَمَ - يَاصَمَدَ مِنْ يَقَرَبَسَهَ  
كَلَاسَنَ مَلَهَ وَاصَمَدَ يَانَجَدَ لَسَاقَ لَقَلَطَرَتَيَ  
وَلَخَرَهَ يَابَلَدَ فَلَامَنَى كَهَوَهَ بَلَهَنَهَ فَلَالَانَ  
لَوَقَنَرَيَانَ اِيَّا سَوَلَقَهَ كَهَهَ لَجَنَ الرَّعَمَ  
الَّهَ لَاهَ  
الَّهَ لَاهَ لَاهَ لَاهَ لَاهَ لَاهَ هَاهَكَ لَاهَ لَاهَ لَاهَ لَاهَ لَاهَ لَاهَ لَاهَ

وَلِيَهُ زَجْهُونَ بَنْعَ السَّمَاوَاتِ لَأَدْعُ يَادَ الْجَلَالِ  
وَالْكَلَمِ قَلْعَوْهُ دَحَّادَهُ الصَّمَدُ لَمْ تَلِدْ لَهُ  
بَعْدَ فَسَوْرَتْهُ كَمَوْهُ الْحَدُّ وَهَمَرَ الْهُدُجُ الْأَ  
الْهُدُلُ الْأَمُوْهُ الْحَمُّ الْحَمُّ خَوْلَنْ بَنْعَ سَمَوْهُ اَكَرَ  
كَمَيْ خَوَامِدَهُ كَمَزِيلَتْ يَادَتْهُمِيْ يَابَنْ كَمَيْ حَاجِيَهُ دَسَهُ  
بَعْزَ بَعْزَ رَوْدَهُهُرُ دَرْمَنْ دَارَ بَنْ بَنْعَ سَمَوْهُ بَغْوا  
چَوْنَ بَشَ اِيَانَرَ دَبَحِجَتْهُ بَلْكَنَهُ هَجِيرَ  
اَوْ كَوِيدَجَنْدَهُ هَيَشَهُ اوْ رَاطَمَيْتَنْدَهُ كَارَبَنْدَهُ كَرَدَنْدَهُ  
وَكَرَكَسَيْ دَرِينَهَا شَدَوْ خَلَاصِيْ طَلَبَانَ بَنْ سَمَدَخَوْلَسَهُ  
وَبَابَرَ بَخَودَهَمَلَهُ اَللَّهُ اَذَانَهُ نَدَخَلَصَهُ بَابَرَ بَعْ سَمَهُ  
اَبَنَتْ لَهُمُ الْهُنَّ الْحَمُّ يَاكِرَانَتْ لَهُيَ لَاهِيَنَهُ  
الْغَوْلُ لَوْمَدَ عَفَتْهُ يَاكِرَنَ يَابَارَغَنَ الْقَوْسِ  
بَلَامَثَلَ خَلَمَنْ عَيْنَ يَابَارَغَنَ يَادَكَيَ الطَّاهِرَنَ  
مِنْ كُلَّ لَهُتَهُ بَقَنْسِهِ يَادَكَيَ يَا كَافِ الْمُوْسَعِ لَهَا  
طَلَعَهُ مَنْ عَظَلَهَا فَطَلَهُ يَا لَفَقَاتِهِ مِنْ كُلَّ جَوْلَهُهُ  
وَلَرَجَيَ لَهُهُ ضَعَالَهُ يَادَتْهُ مَوْفَقَهُ اَنَّ اللَّهَ عَلَى طَلَعَهُ  
شَيْئَ فَدِيرَهُ وَاَنَّ اللَّهَ قَمَاحَلَهُ بَكِلَ سَعْيَهُ عَلَهُ  
عَوْسَخَهُ بَلَهُ

وَدِلَالٍ سُخْتَىٰ يَا نَدِيْرٌ مُوَاحِدَةً لِلَّذِنْ خَلَقَ يَا بَادِيْرٌ بَحْرٌ  
سَرِيْلَبُوْدَيْدَ مُشْكَرٌ وَزَعْفَرَانٌ بِرَكَاسَهُ جَبَنِي وَبَنَاتَ عَدَدٌ  
شَرَبَتْ كَوَدَه بَازْخُورَدَه كَالْتَه اِنْ سُخْتَىٰ خَلَاصَي يَا بَدَدَ  
وَمَحْرَنْ زَهْبَرَوْدَه دَوَانَه سُحْرَعَابَتْ يَا بَادَدَ وَبَنَجَاهِمْ بَحْرَم  
اِيْسَتْ لَهُمْ اَهْدَه لِلَّحْنِ الْجَبَنِيْمَ يَا قَاتَمَ فَلَاتَصْلَه لِلَّذِنْ  
كَلَ كَمَه حَلَلَه مَلَكَه وَعَزَّزَه يَا بَيْنَمَعَ الْبَدَيْمَ لَمَرْسَغَ  
فِي اِنْشَأَه نَاعَنَه اَمَنْ خَلَقَه يَا عَلَامَ الْعَوْبَدَه فَلَه  
يَسَوْتَ شَيْئَه مِنْ هَلَلَه حَضِيرَه يَا عَلَامَ الْمُكَبَّه يَا حَلَمَه  
وَدَالَّا كَاهَه فَلَاتَعَادَه لَشَيْئَه مِنْ خَلَقَه يَا بَيْنَمَعَه اَفَنَاهَه  
الْمَوَابَهَه الْخَلَاقَه الْعَوْبَرَه مِنْ حَمَاعَتَهه اَيَّاتَ مَوَاقَمَه هُوَ  
الْحَوَى لَأَللَّهِ لَأَمَوْه فَادَعُوهُه عَظِيمَه لَهُمْ لَهُمَ الْذَّرَفَه الْحَدِيدَه  
رَهَتَ الْمَالِيَه وَعَنَدَه مَفَاعِمَه الْبَسَطَه لَأَيْمَلَهُمُ الْأَ  
هُونَه وَبَيْلَمَه سَعْيَه لَرَقَه الْبَعْرَوَهه اَتَعْظَمُهُنَه فَرَقَعَه لَهُ  
بَلَهُهَا وَلَهَاجَهُه في طَهَاهَه الْأَضَفَه فَلَاتَنْصِفَه لَهَا يَهُ  
الْأَفَهَه تَحَلِيبَهُه - اَلَّهُهُمَ الْمَعْوَدَه اَنْجِيْمَه فَهُوَ  
الْمَرْبَه الْمَعَارَه - وَأَمْنَى اللَّهَه اِنَّ اللَّهَه مَوْلَى نَعَمَه  
وَمَعَوْه اَنَّهه اِنَّ اللَّهَه سَبِيعَ الْجَمَابَه - اِنَّ اللَّهَه يَعْلَم

فَلَمْ يَعْلَمْ بِهِمْ سِرْجَادُهُمْ لَئِنْ رَأَيْمَا يَأْتِيَانَ  
أَمْتَ الَّذِي وَسَعَتْ كُلُّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعَلَمَ يَأْتِيَانَ  
دَالْإِحْسَانَ فَقَدْعَمَ كُلُّ الْخَلَقِ نَمَاءً يَأْتِيَانَ إِلَيْهِ  
كُلُّ يَعْوَرَ حَامِلًا فَبَرَرَتْهُ يَأْخُلُّ مِنْ فِي  
الشَّعَوَاتِ قَائِدًا فَكُلُّ الْيَمَّ مَعَلَّهُ يَأْرِحِمُ كُلُّ  
صَرَبَحَ وَكَرْزَوبَ وَغَيْثَاتَهُ فَمَعَلَّهُ لَيَمَّ مَعَافِقَ  
لَيْمَ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ شَنِيلَ الْكِتابِ مِنْ لَهُمُ الْعِزَفَ  
الْحَكْمُ - سَمَّ شَنِيلَ الْكِتابَ مِنْ أَنَّهَا الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ فِي  
لِلْكَفَ وَقَاعِيلُ الْقُرْبَى - كَيْمَنْ حَسَقَ وَهُنَّ الْمُلْ  
وَقَمَ الْعَظِيمُ - صَفَ الْقُرْآنَ ذَرِيَ الْلَّذِكْرَ وَلَقَرِيَ بَعْيَدَ  
تَفَالْقَلْمَ وَمَا يَسْهُو وَدَأَتِ اللَّهُمَّ مِنَ الْقَنُونِ الْجَمِّ  
لَهُ دَوْدَعَهُ اللَّهُ لَهِيفَ بِعِيادَهُ تَنْتَقُمُ بِيَهَا وَهُوَ الْقَوْقَقُ الْمَوْزَدَ  
بِعَرَاصِ بَعْلَمَ بِهِمْ كَرْكَسِي جَبَنَدَهُ بَاشَدَ يَلَدَدَهُ مَسَبَلَهُ  
كَرَخَادَهُ وَحَلَاصَهُ جَوَاهَدَهُ بَتَانَدَهُ بَارَهُ اَذْجَرَهُ صَفَدَهُ  
دَرَصَاحَهُ بَعْنَجَهُارَهُ بَشَهُهُ وَبَنَهُ بَعْمَهُ لَسَنَهُ بَلَانَهُ حَرَبَهُ  
بَارِصَهُ بَنَوِيدَهُ بَاحِزَدَهُ دَاهَدَهُ كَهْتَقَعَالَى اَوَنَهُ زَانَهُ  
حَلَاسَهُ كَنَدَهُ وَبَنَهُ كَرَدَهُ وَأَكَرَكَسِي بَحَرَى كَوَدَهُ تَهَدَهُ

غيبة الشفاعة والهجرة فانه يصر على ان يكون خارج نعم  
 شتم الاعداء بادىءى جل جلاله اقتلاع شد لكي جيجهين  
 ورمت ماتشد رونه بخشن هندره من حماسه بخونه بهم  
 نيت او تدخل ولست بحوى خصم ميلكير كندز نعناع  
 غصي مثل كده د ساعت داره آن هندر كده وبايه بفتح  
 سه شتم بسته الله كجهن العجم يحيى له عالمي  
 جمع طهر بضمه لما خبر المبع الفلك على برو فلاشی ۱۳۰۰  
 حمه باقیه داره يغافله ياق مرد الپشت الشیشیانه دیعف رکی  
 باقیه الممالی فوق كل سخا علو لطاعه ما  
 مدلیک حباره من عنین سلطانه أيام موافق قل  
 ان کنم تحبون لفام سعوفه بختكم الله زینه لکه  
 دعویکم فانه عقوه دعیم دلیله علیه مخهه بنه  
 ویلعننے علی عینی داشتی لحق متفوق هن ادله  
 علیه هن تعلم فرجتک الى املک تفریعه  
 عباشهه والذین اتو امتحانهه وآخری تجویفا  
 نه من لله فی فی قریب و قریب و قریب  
 بحث القوابین و بحث القبورین خواص بفتح

اکجه چا پنجه حاکی روکی طلی بینه کده دخواه کده هم  
 کده اینه بخس بر زنکه بوسیده مخود داهه در  
 دهن بیلدار کده اینه بخ اسم ایجیل باز جنده و مایه که میل  
 آفتان آیتاد مخواه ده طالخه دیبله آفتان بکویه  
 که آفتان آنها لار اسوند و هلاک کده داد و بخ اسم  
 ایست دم الله الکعن رحیم یاوز که دخ و هده انت  
 الکی خلق لعلمات بخیره باعالي الشیخ فرق کل  
 شیخ علو ارتقاءه یاقدوس لاهیه من هن سویه  
 فلاتیه و عانه من جیع خلقه ملهمه باسینی  
 الرایان میله بمن عناها بقندیه یاچیل  
 المکن علی طبیعی فالعند امره دلیل دعنه  
 میلت و اقام دم الله رحیم الله و دشیه دشیه  
 و الاصل حل نوره مکوته فیما مصلح الباجه  
 و حلجه الرجا حجه کاملا که دیه بود دین شویه  
 سارکه هو التی جعل الشیخ فییه و لغزویه  
 و فکر ما سازد لعلی اعزه الشیخ دلخسا  
 ملخی الله لله لا ایمکو هو الله ایه لا الله الا

هو عالم الیسیه الشماده هو الرعن العجم هو الله  
 النعما لا يأهلوه الملك القدس لسلام المؤمن المؤمن  
 العز و الجبار المخلق بمحان الله عما يرثون فلوق  
 الاصح و حفل اللذ مکاف الشیخ والمرء محبنا  
 خلک تقدیم العز العلیم هو الله العالی المبارک  
 المقرر له الانباء العجیی بفتح امامی لشواته  
 الاصح وهو المعرف لکیم خولیم هشم هشم اکریم  
 خودکه دمی مادریت خودکنایه بخ اسجو لمیه  
 بعاد بخود مدلک حیثک آنکه دسوردی کده دیکه  
 دمی مولید کدن بزمدان خلی عالی بخ اسم هشته  
 ایست دم الله رحیم لرجم یا عکویه فلاتیل  
 ده  
 لمدیلانت الکی سلا که شیعه عدلیه باعیم ده  
 الشیعه الفاحشه ذ المقر المجد ذ لکه ایه فلا بدیه  
 عزه یا عیب فلا شیعه لکه بکل الایم و میله  
 باقیت بحیت المدف دهن لکه حق فرمیان  
 ملهمه هم الله الکعن العجم ایه لیز قال و اربیله

فَقَدِ الْأَمَانَةَ الْعَلَى الْأَعْظَمِ وَضَلَّلَ لَهُ حِجْرَةً مُحَمَّدٌ  
وَاللهُ أَعْلَمُ بِالصَّيْنِ الطَّاهِرِ لِمَنْ هُنَّ الْمُتَوَلِّنُونَ  
بِمَا عَلِمْتَ هذَا مُحَمَّدٌ إِنَّكَ فَقْتَاعِدَاتُ النَّارِ  
نَعَمْ إِنَّكَ تَرْتَجُ النَّارَ فَقَدِ الْخَيْرَهُ وَمَا تَذَلَّنَ  
مِنَ الْعِصَادِ فَمَنَّا النَّاسُ فَمَنَّا إِنَّكَ لِلْإِيمَانِ لَمْ  
لَمْ يَوْمَ يَرَكُمْ فَإِنَّمَا فَعَلَوْنَادُو بِمَا وَقَتَاعِدَاتُ  
النَّارِ وَالظَّرْفَنَادِ لِمَنْ حِجَرَ النَّاسِ رَوَى وَأَنْتَ قَدْ فَ  
فَوْلَكَ الْحَقِّ وَيَسِّرْلَكَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْكَ زَانِي يَا الْعَزِيزُ  
بِاللَّهِ يَا الْقَهْبَالَهُ . . . هَمْنَاهَهُ الرَّحْمَنُ الْحَسِيرُ  
لَاهُمْ . . . بِاسْمِ الرَّغْوِيْبِ فِي

عنه بالطلب - بلعنك . الواقف جد  
قاده الى رسول المحبوب وبطريق معدته لا  
موابن الحسين بن محمد قد جواب على  
كمضر علمني ان كلية التقوى فرمي محدثه من ابن  
كلمات مندرج است ودرد طرق ابن عبارات مندرج هر  
انه سبعون ونعم الوكيل ونعم النير الحسين الحليل على  
الله عز لمحني والآن ولا يحيى والمرفقى زينة

أين وطالع مفهومي زمان مقالاً... كلام توجيهات حيث  
قال الإمام الحافظ العقدي لا يجوز حرر الدين المازنطي  
المنشأة في كتاب أسرار التغريب الفصل الثالث في آية كلها  
التي يزيد الهم القول كلام التوجيهات باسم مؤلفها والذان  
جحت به دلالات يكفي مطلعها بغير شرك وفتنه فإذا طلاق  
آمنت كجهون حضرت عزت حلث عفته فربوده كذا الكلم  
الله اذا جد حذاء شاهزاده ابيست كما ز شاهزاده كدر حظه كوك خود  
كذلك ارجو حذاء شاهزاده ابيست كما ز شاهزاده كدر حظه كوك خود  
ما يلتحق بمحاجة وتعلمه أنا لاثنين وهم فرموده بيرين  
تجريح مطلق وكفت لا إسلامه يعني ماهيت آمنت  
الآباء ذوره كـ ماهيت شفقي باشد جميع آفر منشئ  
باشد لازم شفقي وبس تكون بذلك أين كلام زندو  
غره است لو لكنه جوه لازماً آفريزه لازم دل شرف  
وكلام شاهزاده سرايوق اعلم وجهون اصل در دیوبایکت بخوا  
وخلذا مصل باشد وجوهن بخاستینت الآثارن عليل  
آن تبرکوں بخشن دیسچان لنهه ان المؤمن لا يتجنس  
پس وحدة الامر مطلق باشيجه بروفق اسلط وجهون

طاعه و عبادت دین ابن معرف مطلوب است لوجه الله ما ز  
برای غرض هدکه انتخاب سلک طاعات بدینه که عکس  
که از بی ریا و سفر و مسح و متاباغه و اذانها معلم شد  
که حقیقت لین کله لعلات بلکه سقی شود بملکة الظاهر  
چه در تلفظ باین کله مشغونکه علم و خلاص ام درست کلم  
الحسان سبله فوایر اتعلی هل جرأة الحسان إلا إحسان  
قال المفترون هل جرأة الاعمال وقال الإمام لى مرحطة  
من اق بقول لا إله إلا الله الا ان يحصله في حجا لـ لا إله  
إله يعني نسب حجرا كـ كـ بـ يـ اـ وـ كـ لـ لا إـ لـ اللهـ إـ  
أـ لـ بـ دـ تـ دـ بـ دـ وـ رـ اـ دـ حـ اـ يـ اـ لـ اللهـ إـ لـ اللهـ إـ  
الـ حـ سـ نـ ئـ وـ زـ بـ زـ اـ دـ مـ لـ دـ اـ حـ سـ وـ اـ لـ اللهـ إـ لـ اللهـ إـ  
اـ نـ هـ قـ مـ يـ حـ رـ وـ سـ وـ لـ اللهـ صـ لـ اـ هـ عـ لـ يـ وـ اـ مـ وـ سـ مـ فـ زـ وـ عـ لـ دـ دـ يـ  
قـ اـ لـ اـ لـ اللهـ إـ لـ اللهـ إـ حـ سـ ئـ وـ هـ لـ اـ جـ هـ وـ اـ لـ تـ يـ اـ دـ وـ هـ يـ  
الـ تـ نـ اـ لـ الـ وـ جـ هـ الـ كـ وـ اـ مـ اـ يـ جـ هـ دـ نـ عـ رـ اـ لـ حـ قـ قال اـ هـ هـ نـ اـ  
فـ سـ وـ رـ لـ لـ تـ عـ دـ لـ اـ تـ حـ فـ لـ لـ عـ قـ اـ بـ اـ نـ عـ مـ اـ سـ دـ رـ ضـ اـ نـ تـ مـ عـ هـ  
كـ هـ کـ اـ لـ تـ قـ لـ اـ لـ اللهـ إـ لـ اللهـ اـ قـ لـ سـ يـ عـ نـ اـ هـ عـ اـ دـ دـ حـ وـ حـ  
مـ زـ عـ جـ هـ وـ زـ تـ حـ فـ قـ کـ لـ اـ مـ دـ دـ لـ شـ اـ بـ اـ حـ صـ لـ اـ دـ کـ حـ

دھمہار تکاملت از پیغمبر حضرت حقبا شد تو یقینی لے جائے  
لیقین و الدینور للہیتات و قول دو رانہ صورتیں  
و سلیمانی اللہ تعالیٰ ضربت لا یقبل الا میما غرر درم لکه  
شرک بی خرابی عالم است تکاد الشورت یعمرن مفتر  
و شنقاً الارض و تغیر الجبال هنّا ان دعویاً المتعز و لله  
وجوہ شرک نبی خرمہ الروابد توحید بب عازم  
آن باشتبھیں عمارت عمل کے علم معرفت و توحید  
و بنیان کو عل ذکر لا الہ الا الله است چون توحید عالم  
کثت معرفتیان رجحان و دلیل پابند آن و نیز موحد  
چو شفیعی صفاتیم کر آئندہ کر دک کیو ددد  
ایم دنہ کله الخلاص و اطلاع در عرض شریعت و دین  
پالنگریہ بتسلیت از غیر قرب بحضور حملی نعمانی  
جلہ عن اللہ تعالیٰ ائمہ قال لما اغنى الشکاء عن  
الشکیع بن عبل عجل اشراش لکھری می یعنی خمر کتر و مشک  
و دین بیچ علی مخلوقی جنان سخونیست کہ در توحید چہ  
توحید عمل دلم و لذت معرفت و عطا است حق تعالیٰ مد  
و این معرفت عمال است کہ از برائے غرضی دیکھا شد غیر

نفي المُنتَهٰ بِهِ حُقْقُ مُوحِدٍ مُّتَنَعِّدٍ، هُلْ مُعْدِمٌ بِمُجْوِيْحٍ حُجْجٍ  
بِسَاحَةٍ وَقَاعِلٍ حَقْسَتْ دَرَدَخَلَاتْ وَصَفَلَاتْ دَهْسَمَنْ لَقَرْسَتْ  
دَدْحَقَقْتْ سَرْفَتْ أَوْ مَعْرُوفَتْ حَقْقَ لَشَطَرْخَلَدْلَهْ دَغْكَحْرَدْ  
دَعْوَةٍ مَوْدَعَةٍ حُجْجَ غَيْرَارِسْ مَكْنَسْ دَعْلَنْ حَفَا  
لَلَّاتِيْتِ هِنْ مَعْرُوفَتْ لَوْ لَاجِبَتْ لَتَقْرَنْ مَنَادِدْ دَذْكَرَدْ  
دَعْوَتْ أَوْ هَجِينْ وَلَازِيْجَاسْ كَهْضَوْتْ دَسَالَمْ مَلِيْأَهْ  
عَلِيَّ عَلِيَّ الْمَوْلَمْ فَرَوْدَ أَصْلَدَ كَلْمَرْ قَامَا الشَّكْلَهْ لَبِيدْ  
الْأَكْلَهْ تَقْيَى مَانَخَلَلَهْ هَاطَلَ يَعْنِي دَلَسَتْ مَخْنَى كَشَاعَرْ  
كَهْتَلَسْ سَعْيَ لَيْسَتْ وَمَعْنَى عَنْ لَسِلَانِسْتْ كَأَكَاهْ  
وَحَلَانَا يَا شِيلَهْ كَهْرِيزَى يَغْزِرَ اِنْدَلَابَاطَسْ وَلَحْقَ موْ  
كَلْمَلَعِيْتْ جَشَقَالَ عَزَّزَنْ قَالَ كَلِيْ سَعْيَ هَالَلَّهُ الْأَ  
وَجَهَّا وَهَمَنْ بَنْ سَرِيبْ دَرِيْجَنْتْ بَارِدَدَجَهْ جَوْدَ  
بَهَدَانْ إِلَيْكَهْ شِيدَيْدَ اِزاْنَ حَمَّلَجَهْ مَحْرَدَهْ دَهْلَمْ  
سَمْ دَدَسْجَوْدَهْ دَهْلَنْ دَرَسَرَهْ دَهْلَنْ جَامْ جَيْدَمْ بَعْنَ  
الْيَتَنْ مَوْسَى عَنْرَهْ مَعْنَى زَوْدَهْ جَهَدَهْ كَعَانَرَهْ  
كَوْنَقَعَيْهْ يَسَّوَّدَهْ وَاهَهْ مَافِي الْوَجَدَهْ اِسْمَ بَيْمَ كَلَهْ لَهَلَهْ  
قَالَ اِنَّهَ عَنَّلَ اِنَّ اللَّهَ يَأْمَنْ بِالْمَعْذَلَهِ الْأَمْسَانِ عَمَانَ بَ

علمون رضي الله عنهم كويك مسلمان نتكلم آن در ذکر مسلمان  
علم الابوالصلح حبایا وشم از محمد علیم لشوده الشاعر حبایا  
عرض بیکرد اسلام هر من شرم داشتم از روی مسلمان عدم و گن  
مسلمان در عالم من قرار گذاشت زار نزدیک است بعلی الملة  
و انتلم ساخونندی شرف لحایت او شرف شدم دیداری  
که سخن یافتن با من دیدم که نظر آسمان کرد صیده هر  
عقل و جان کرد می خوشیل فرود آمد و گفت با این دل ان اله  
یا مر بالدل و الدل احسان العدل شهاده ان لا اله الا الله  
والاحسان القیام بالعقوبة عثمان بن مطعون کویک  
آن روز ایمان در عالم فروخته دید و بن عباس بصیرت  
عمل افکر غسل شهاده اهللاه الا الله است و احمد  
اخلاص در عالم و بس در تسلیم ابن کله بکله العدل افت  
که ایمان عجیل است بر ظلم های قتل الظالم من شیم المؤمنان  
خد داغعته فلمللایا بیظم بی ملام که مذله که خدا یکست  
و چنین بجهود اولین امام است عذر که من ای شیخرا و بست ازو  
بناید و چیزی ای مخفی بنایم هر یاریست بعلی که کیده از دخا  
عاقبت ظلم آسیمه در عالم حیث عدل باشد ای امام ششم

فول طبیعت قال انتفع بالله و هدایت ای الائمه من الغول  
یمان طبیعت این کار محتاج شیخ و طبیعت پیر مخلص  
کفر هفتاد همه دشمن کل هر یکی نوبت میکند نیل  
میشه جو بوسی شنید که هر یکی میگذر این هفتم  
کل هر طبیعت کل انتفاع الرزکیف حضرت الله شلاکله  
طبیعت کشوه طبیعت اصلها ثابت و فرمادنی للسازو  
خلافت کجع الود کلم طبیعت نامکرد و دلیل جند و جه  
است ا قول آنکه طبیعت است بلند معنی که با کشت لذتیه و قیبل  
و ضریب موسم است میان هر دو چنانچه شیر خالص از میان  
در خدمت این هدف و صفت از شاهده هر یکی وجہ  
عدم آنکه صاحب این کلم طبیعت ایام باشد در دنیا و جه  
المرکز در عقی و حرسوم انگریز است بعنی بقوله  
تولیدند آن رحی تعالی کا قابل الیه ی صقد کل کلر ایش  
سویل شجوه طبیعت درخت خرمات بسب چیست و  
تشیکل نزدیک بدان حمل از جند و جه است اول آنکه  
خل نمی روید در هر ملد بالدر در عصی بلاد ثبات میشود  
چیزی که قریب میگاری نیشود و هر یکی میتواند معرفت

آن حامل بیشود دده دلما و جم ددم آنکه غل طولانی  
میجین کلم تو حید بلند قلن کلادت در جم سین اندر دخت  
حمره ریسراست دد زمین و شاخ آن دیسمان همچین اصل  
کلم طبیر کام معرفت لامه ثابت دل و فرع آن دد  
آسالت الی بعد الكلم الطیب و جرحان المکر دخت  
حول اهر مال دهد بر پیله همچین دخت اهلان و قدر  
دد نویست بیوه میله دیکار دهینا و آن حض ملعدم  
و اهلیت دنها و دل و لامه و لامه دل و لامه دل آخر  
و آن بهشت باقیت و دیلله چور و بی حکمه خواه  
و جه نیم آنکه دیمای بیوه خل نباقیت که خیر و نفع  
در دل نیست آنابولضم استخوان خرماغل باقیت  
میشود همچین کلم ترجیحتها از عصیت عالمی قدرت  
میگاهد قل واعنایی للذین اسرفوا على افسهم لا ينتبهوا  
من رحمت الله لئن الله يغفر الذوبجیعما لئن هر  
الرجم لم هشم کلم ذاته قال الله تعالى رببت الله الذين  
اموا بالقول الشایئ في الحياة الدنيا في الآخرة و در  
علت این تسبیح چند و حداست اذل لائکه شاه در درفات عینک

او وفی استدلالك ذنب بجهة موقد را کوجه کاه بن بعد  
 بیلارا شاه چون این معرفت آن لقنه لا یغیر ان چهار  
 بروی غیر ملحوظ نهذال عمل بسته و کارها از جمله کنوز علم  
 باشد چون در جوی بوجید کند فوجید کند و معلم معلم  
 کرد اند قل المیزان گزد آن یعنی غفرانهم ملطف بجهة  
 دلم آنکه ای کلمه ای است اس دلخواه و مرتع غشوارانه  
 چه علی بیش مشیل بدریجت بذکر توجید غیرین که  
 میکوید المیزانه الیکه لذعیب عن الحوزه و قالوا السرمه  
 الذى صدقه عن الحوزه الذى هدنا لهذا و حرم  
 آنکه این کلمه اصلی حکم است جه لفلاکوهی باین کلمه خوب  
 عزت رله بلبلیل شهاده ایه الله الا هو پسر خلاص  
 جیم شاهدان فرع شهادت حق بحالی است و آن شهادت  
 اطعت بر فرع آن اصل ثابت باشد در دینلو خوب است  
 پندر کله القوى تعالی لله تعالی والزم هم کله القوى و  
 دین تعمید و وحده است اول آنکه چون بر عین کویه  
 این کلمه ایکن وصف کند حق تعالی دایمی و کوشکان که  
 کلمه کله لتفخیم شدجه سرتقوی پرسین از شهادت

و ماضی نقطه که اوهیم خوش بحثه اش علیه دیبا به و بیان  
 ایون کلمه و طبعه که دیبا و زین بن شداد دندیبا و میسانه  
 و کارکه اصله رزند و دلیل از شهادت شهادت و رفیق او  
 بترید و برجسته رفت و هماخوانه ایان ملحد تاصلاح تا  
 دیک کار اصلی دنیل خدیش بیش و دست و فربود متال  
 شد و لطهار چنوع دنالر که ایان رفع کفت دوش از بام  
 اندیشه مداشتی بنت ایشتر مالم شهد کفت دوش سه  
 دهد لعن رو حاده و که کا بجدا اونکار ملان و بیکوت  
 مداشم و المون این ملدان بفست غریب و لاجم ضعف  
 بجزیل خدیجه دنم است غلا ایون کلمه دینیار سازی  
 بدنه لیمپیه علی الیکن ظری و جمیع اکمال و غالیت  
 برجیع فتویه دقام عیوب که ایشتر الیکه ایه دندھر  
 مثل اعلی فتاوی مکید و رته ایشل اکمال معناه لاله لاله  
 الله و مدل از ریه ایشل الاعلی همانست که دیکه اندھر  
 ایشل ایچه مثل عین صفت است ایجا میل ایشل الجمیع ایی  
 و دعد المیزان بعین صفت ایشل ایشل ایشل ایشل  
 ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل

مال ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل  
 بجهه حسن و بیکه خافتم حق تعالی که عین شیم لز و که خیا  
 میکنم بایختان بایمان بروی مسون ایکن ای و جیریل  
 بیلید و لورا خار لیعیر ایشل ایشل ایشل ایشل  
 همکه بایختان بایمان مشمول جیریل او و ایون کلمه خوب  
 کند و جواب کوید که چیختان و میان غیر لخواه  
 بعی و نیست جویل کوید لا و دست او بیلید و دصفوف  
 اهل دفعه بصفوف ما اهل بیش است ایه که میم بیش  
 بزدینی من بحقی چو تو خدم عدیانم دکم همچ بیلید ایم  
 باینعم که ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل  
 ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل  
 که علی دفعه ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل  
 ملک عصمه ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل  
 ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل  
 ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل  
 ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل  
 ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل  
 ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل  
 ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل ایشل

مولانا الله الا انت انت طبلكم بعلان بن فروعه لا تفند الا  
 انت فلا نشرات به ينادي سعفان وبرهان الله الا انت انت كيسي  
 واكر عقل هر كين داسطون عاصي بالكارن معرفت بعثت اين  
 كلر شودير هر در عرفت اين كلر ساوه علدم مع بقاره  
 على جالها لار مولود علدن على لبضره وفده بهرو زاده  
 ينضر ازمه بعضازه على قالله افاضل الصالوات واصال العذاب  
 اس جارهم كله التجا وليلهن رحبيت له قلن برآنه  
 لا يغيرن يشكت به ويعصر ما ذوقت ذلك ملن يفراز جه  
 آيسه رحيت همانه جاهه موبيت توبيخه جميع مستطين  
 همک وبا قوه عالي اذ غزير ل الخواه وناحدش وظيفت  
 او اورمیه وصي انه عنده حضور رصاله على الله عليه  
 ايجوز بعده وصلیم در موجه مداده در میان سرمهان که مرکه فرام وحدة  
 لا الله الا انت واجب شود وبلهشت اورذر لفته که اک  
 چند عدد دیگر که باشد آن خبرت فرمود که الکوجه فار  
 در جهی ازده باشد و در يوم تسلیم فرمود وان رغم اتفاق  
 او روز سیمازدم این عنان وصی الله عنهم القصد  
 پیر لا يلکون الشفاعة لأن اخدر عند الرحمن عمد که

بعد

ولكن الزین امن الله اثارست توحیده فی انداد و ابن  
 بجمع قول لا الله الا الله انت ائمہ تم دین قال تعالی الا  
 الله الذي انما اخاله و دین اقفله مخصوصه يعني ضرورة  
 وخشوع خاص خارج تردد شاید لغيره ولتضليل و  
 لشکانته فامدوه سقوفه منکر کند و ابن وفی باشدة  
 وحدت حق ثابت شود به بلا وجده قطعه لغه این تی  
 مکن یست بمحض دریافت دلالت کند و رحیث قول لا الله  
 الا الله ولارسواه اسم یست و کم صراحتیم اهدینا  
 الشاطط التعمیم ارشدنا لـ التوحید او شاعل المزید  
 وهو قوله لا الله الا الله ایم بیت دعویم کله الحق بدلیل ولا  
 بدل اذین بدینه من جهة الفناء الکن خمد بالحریمه  
 لا الله الا اقلاص بیت دعویم عدو و ذقی بدار آیه الکیمی  
 که مشتبه بتوجه است یعنی بدینه لا الای اذینه و دینه  
 من الحق فین کفر بالطاغوت و دین الله ضد است که  
 بالمروة والقی پس معلوم شد که توحیده عدو و کفر بظاهر  
 و ایمان بالله ملائکه که عبارت از لا الله الا الله آیه  
 عدو و ذقی ایم بیت دعویم کله القصد فیک الله

وتوحیده عادت آن سؤم که دفعی آسمان کشود  
 بیشی و زدعا الابکر لا الله الا الله و مادعه المکافرین  
 الکی ضلال رسیده ای بعثت کشاده بیکرد الکی این قیله  
 ودینه ای اتش بسته بمن ملند ای ایین کله و در طلاق  
 بیشود الایین کله لا الله الا الله اسم محمدهم قول مددیه  
 بایقا الذين امنوا بالتوالله وقولوا في لا ایدیه اد نظری  
 آیت کفته لتدھیل عیی فاعل باشد جو نسیم عیی می  
 و بعیی سفول بیلکه حد تقبل عیی متفق جو نحل  
 بر عینی فاعل کشیده ای ایشکه این کله سلیمان کلی  
 بشد و ملحب خوده ملحوظه و جون حل و بعیی  
 منقول کنده عیی آن باشند که این قول مدد و دستوره  
 او است اندل لکر چیزی از کناده مضر لوقن بدهه والحق  
 چنانکه سلذذ للقین دانع بالروح و ملحوظت این  
 کله سلو مانع شایلین لکر وحیت ایم بوز دهم  
 لیس ای  
 من ای  
 و هو هم کفر الشرق والمغارب ای ای ای ای ای ای ای ای ای

مالی حاد ما متصفاً و مصدق به او تابعهم المتفقون ولذین ایت  
 وجہ تسبیح کلکل القوی بنی عیتم شد اور یقیناً ملحوظ  
 یهدی النیل و حنا الشفیر نوکل تمت جو هر چیز  
 خلاصی مروع و بیمار یشم افة لاجهن العیم و به لذین  
 سدن ایذ حاده کار از عیلی متفق است که همه کار خواه را ملحوظ  
 مروع و بیمار و تحقیق کند و مدلله از چیز قبیل ملورا صریح  
 شود فاماً انت که وہ ناخواز از اخنای دستدار است شس  
 آنچه منکر میشود بتوانید که دست ایت لوار بر زمین نماید زیرا  
 که مذکور حرام است بخواهی که دست ایت علی الامام شود و دست  
 ناخواز ایشت ایام فرقی ایت بترز و سطح فخر پسر کفر خضر  
 من بر زمین خواجہ کیا می خواهد ایشہ اسم ایشان ایشیم و حب  
 القویں شریف علیکم بحق محمد سیدات بالاسلام اللہ اکرم  
 یہ ایل بیتیں و کتب ایلمازیں سلیمانی دلهم لہ تھر کیم  
 ان اکلعلواعل و سوی مسلمین و دین عنیت معدن بولی بخوا  
 و عزمت علیکم باعماش العروض و میانیں بخلوش فریانی  
 دمتر و ریاحی خدا فیاض بعد ایعنی آن اعزیزت اعلیٰ فیاض الکرام  
 طیبی الصیست منکر فلان ایقون بدنیت دای که کمز المیغد

۲۹

یاقفعش بحق هنر الاسماء لا عظم یاذکر یابیع یاعلیم الـ  
 اخره انطق منجوف هنر الاسماء لاتعارض علیه اند و کـ  
 خوند لـاعـلـمـهـدـبـاشـذـرـبـلـقـ اـنـطـقـ بـلـکـفـتـ وـبـاـخـ  
 اـطـلـعـ بـلـکـمـتـ دـعـیـتـ وـلـهـ فـبـیـ اـمـتـ فـوـتـیـاـعـوـلـهـ  
 فـفـضـلـ بـحـرـفـ بـیـاـیـدـ وـرـقـ بـیـمـدـ وـعـدـ وـعـدـیـکـ فـتـکـ بـلـکـ  
 منـ حـمـ خـمـ خـودـ وـکـرـبـنـ یـاـیـتـکـ عـزـیـتـ بـیـکـدـ وـبـایـدـ  
 کـنـتـ کـاـنـیـقـ تـقـدـیـقـ الشـرـ تـقـنـقـ مـقـ مـلـدـ مـقـنـدـ  
 نـقـ لـعـیـالـ انـطقـ فـقـدـ بـقـ الشـوـنـ وـلـاـمـ وـلـکـتـ وـلـکـ  
 الـاـخـرـ وـلـکـمـ اـبـیـ بـلـشـ اـیـمـ اـیـشـ اـیـشـ اـیـشـ اـیـشـ  
 قـاـمـ عـلـمـهـمـهـاتـ رـکـبـهـانـ کـوـنـ وـدـمـدـرـ عـلـقـتـ  
 عـلـدـخـ آـنـتـ کـاـمـلـ وـرـقـتـ لـلـلـخـنـخـ کـنـدـ وـهـنـ سـاعـهـ  
 چـهـ خـالـمـتـ تـلـدـ فـضـلـ کـیـمـ کـتـخـ نـصـعـ کـفـدـ وـقـتـیـ کـیـمـ  
 دـقـتـ بـیـعـ سـلـوـپـلـ مـلـمـلـنـغـشـیـمـ بـیـونـمـیـ اـسـدـ مـسـهـ  
 بـیـونـ یـبـیـهـ تـأـحـ دـمـتـیـ رـذـارـبـ یـهـیـ اـیـرـ جـرـودـ  
 لـسـالـسـرـ کـیـمـ سـلـاـنـقـعـ کـمـ درـ عـلـیـشـیـنـ کـمـتـ جـسـهـ  
 لـبـنـ عـلـیـسـ اـسـهـ شـدـ اـنـمـاـلـ دـیـانـ سـلـمـ سـیـلـ تـرـ مـیـلـ  
 نـوـتـ دـیـمـ قـلـ بـلـیـعـ عـلـیـمـ هـدـیـ وـعـزـیـتـاـبـلـوـ وـلـهـ بـیـمـهـ

ابو حکای عبادت و لشی و علامت هریات علامه صافی شیرازی  
 و علاج آن مذکور بخواهد شاداً لایخ چلک است علامه تقوی  
 سـوـرـعـلـمـتـ وـبـیـرـنـ دـوـهـنـ دـیـلـمـ کـوـنـ وـعـلـجـشـ  
 آـنـتـ کـاـسـمـ وـعـراـ وـاسـمـ مـلـدـشـ وـبـحـسـابـ جـلـ جـعـ کـهـ  
 کـبـرـ سـعـلـعـ خـصـ اـسـ اـمـ صـاحـ طـلـعـ بـنـوـیـدـ جـنـلـعـ  
 مـلـاـکـ بـیـعـلـنـ رـسـ طـلـعـ اـسـ زـهـ رـایـدـوـشـ دـسـاـعـمـ  
 اـذـاـنـ اـسـخـلـحـ بـاـیـدـ خـوـ رـجـنـ بـلـعـمـ بـلـدـنـاـمـرـوـعـ دـ  
 بـلـکـرـ دـوـدـیـکـرـلـمـنـحـنـمـ نـفـوـدـ وـاسـمـ جـنـ خـلـ کـنـقـطـشـ اـسـ  
 وـمـثـاـلـ عـلـلـیـفـ مـثـلـکـیـمـ کـمـ طـلـعـ صـرـعـ بـیـنـتـ عـصـاصـ  
 طـلـقـرـ زـهـ اـسـ بـیـ اـسـ زـهـ زـبـ کـرـ بـیـعـنـمـ فـیـعـ  
 وـکـسـ بـیـعـ وـقـ خـمـسـ وـدـمـلـ اـنـ کـلـ خـمـسـ وـبـیـسـلـوـ  
 اـسـمـ زـنـ حـرـوـفـ اـسـخـرـ بـلـدـنـوـدـ بـلـنـ طـرـیـقـ مـلـاـلـکـ مـلـاـ  
 بـلـیـعـ عـلـیـهـ هـوـهـادـیـ خـبـیـعـ مـجـیدـ سـتـهـاـمـ رـاسـ مـرـیدـ الـهـ  
 قـوـبـ یـاـزـقـ نـوـهـ خـاـنـ مـخـسـ بـیـعـ هـارـقـ وـعـوـنـدـمـاءـ  
 دـنـهـنـدـکـ دـشـرـ دـمـاعـ مـوـعـ وـسـرـ بـمـرـ وـبـلـدـ بـیـانـدـ  
 دـسـوـبـتـ یـدـ حـمـدـ کـبـمـ اـنـ لـاجـنـ اـثـیـمـ قـمـتـ عـلـیـکـ

یادنی

العن الاجم اقامت عليهن بالاسع بحق المقادير في تهوة وبحجه  
الله يا حمال خزو و هلاك بامان المنق ياخذكم الاربعون غلبة  
هان بسارة كد فعل زنكذنه نلتك بمعجزة تاملونه بغير  
حزم ايبيونه لكتنه من جم مريض فخود ساري مدوكورت  
باديفقت دلاظ فچيف كمربي بيشتموا شفوت يابايانا اگر  
صرع بادي شناسمو زو بقراست و علم متابن صدر دیا  
لکن مزدوخت و علاجش آنست کا اسم صروع و بیوس و سط  
کش و سهان اس اسخراج کشک عنیت کندید بجهه زار نهای  
کاست خواجه روحه با تذر مثلا ایم صروع احمدست و بیوش بین  
قلعه علیت الاح دخ خدم انهه مرد و بیوع مرد و بیوع  
و معانیه مستخرج میتواند اینت الله حد خود دیدم حق تعالی  
محمد نک کو و شیخه هادی مجذانف رحیم بیعم علیم بعما  
نانع بید عذر و بیض بادع عالیه و موزیت ایل بیشت اقامت  
ملیعت بار و متعجزیه الله يا احمدیا من الى آخره و بعلم علام  
که مدقع عمل لکنتر شد باید حزننا زان دفعه سخیر شود و ف  
شنو و مدل کند که دیگر باره هم مخفود سمار بضری و سلیمان  
قام و مرحیها نامد بنشریت دسته سخورد همراه اعمال سید نارت

عبارات اتفق با پادشاه و نوافق که نهیم بعد این دید و عمل کرد  
دفعه دیگر اسلام و مخصوصاً حجت مسحیوچ مایه داشت که کاخ خود را  
وقله توکده هان بتوپید باید این به منظمه توکدی آنکه دعوت بخواهد  
و قسم مخصوصه بخواهد و آنکه این دعوه از این داده است مغلوب و داده  
لهم فوج دید پر عجیون در حقیقی شحمی نشید و را دید و نش  
مسک کنید عزم شخص بدر خدمت اسلام چهارین زین  
عنیده بخواهد و کل جو بش دنیا هم سیلیه که زید  
برون بخونش خوش شاد و عمر بیانست بهم الله لجه نیم  
عن من علیتیا احتی المامق المامق المامق المامق المامق  
فلاد من فلان عن بخون عیطل سعویه بصمعتیه غیری  
بیشترین دهنی بخی بوره و بخی عذر از نیل و مهنه خاد  
آن طبقه بخیور طفا اغیری طلعلهمون عتما و دیلمه رکف  
حکم راه آمیت از هناده ای اسما و پی آن شنید تم کنی هند  
که رکیم روح متولی شود دلیل نیست شنیده دعا ساخته اند  
یکم اکلام المکاتب بیان کرد و چهل یم که جزو مقتاحه خیزت  
دیگر موانع از دلایل این شخص که نهیم مانند هم میشه خود را  
با دلیل است جذبه بخیه که میگم ای دل من در مورد عذر دیگر نیست

در پیشین هر بروز شنیده و وقت همچو که مجمع نارخواش داشام لی  
آنهاست و علمت اداره ستر است که مجموع مریضان باشد  
ولو هنگفت دل شخص جدی تر باشد با آنهاه متفق می شود و گذرد  
وقت همراه قرع می باشد و مجموع درین لوصا مقت و زیان  
برای روز مبار داشته اند و گزندتی می نمود می یکند  
حال بعث آنست که در ساعتی که شخص متال شود صاحب اینها  
نمی شود اما برای کسی که در تحریر اسناد آنها باشد نمی داشته باشد  
و درین دو شب هم در یکدیگر که مجمع بود و ساعت  
وقت که شخص مراجع کرده است چند ساعت که شد نداشت  
در ساعت اندروز نام معاقدم یا یوم الی خری یوم مشلا  
در ساعتی بین این دو زمان یا بعد از آن دو ساعت یعنی ساعتی که  
خلق انسان بشد که افتادت پس اسما آنکه در بسط باشد من  
و عمل برین یا دیگر مثالاً شد اند. م. ۹۴ اربعین  
پس سر جمی عد می باشد شمیده بدلینه آن را بخوبید  
له هم اعد مکتم از فرقه ما عالم زنده و سید سلم و قرب  
کیر مسامع و قسمی هم ای  
است بیت یا مذهب حق و مثبتات بیت بیعت و حمده

لهم اقض لي سنتاً شهرين في اليمين ودرعوره ثم موسعة  
اسم اعمرني سنتاً آهياً شاهدآهياً آذونها مساواة ودمستيوره  
اسم انظم بنيت طاب طابت هز يابانغز لدوه نعا حراقة  
ابغيل عيسى، اسم اعلم بنيت هيلاديتا مقناد، قبض  
جيداً سمه يامحة الله، آن الاصرار على الفتنه عن دعا  
شند حستك واحد، وزنك حصل للثقل بدر مريستك دينك  
قدنا، ومتاخرن بنيت ودر عصي جاكه واقع شلن هندر سعك كجر  
بالله والماشر عاليه اهل فن معلمون بنيت خود برس عسره  
پر شاده سيعاشن صدق بخليلا ملائكة در که، هنر  
نعمی هن دعون پیشنهاده از همه ساعات سال و دنای زیر  
هنر کم سعک کیم عورت شن استخراج بیلند خدوجون  
استخراج اسات بقیکیم و دهدز ملطفه سار از کفر اسما  
سر و سخن خدکل خلصه مفعه نموده نعلم و مع یسه اعقره  
حومده علکه نیسته تون در بجهت توحیح مثالبد غایبیم  
داد لغزد نکح شرب و در حرج عزم دی  
هم عمدل ندا کع غریب بتفهیم سرمه  
آن دهل روح زیج ش دلت ق سرم ده

میخ نکند هر یک کار لایه لایه تکمیل میشود که بعد از مرد آن  
بهم این حلقه موقوف است آن این هم درست با این اسم علیت  
پس چون دلخواه و شرط بزرگیان میباشد آن علاوه بر این میتواند این  
برهان عد بخواهد و بعده از این طبق ماجرا کند تا توجه جمهور  
لهم امداد کردن این امام عذر حق نام خود را باید فرض یافته باشیم  
یا بجهاد امام را محبوب کنند همان عذر حق نام خود بپذیرند و قدر میتوانند  
آذیت هم را در خود بگیرند و این ایجاد این شرط و تقدیم چنان باشد که  
هر کس را غصه خود را کنند که مصلحت این کار را داشته باشد که نام آن غصه خوبی  
چیزی است و عرضه از این غصه خوبی را به دیگران معرفت کردن  
یا از صرف بال آن حرف و اولین عصر قریب کنید و بتوانید  
و مصحاب آن از این بدل شغل ایجاد نمایند یا آن حرف را خوب  
بیار است و باز آن حرف یافته ای باید بخت هدف کند ای  
و یکینیتی که بکار نمیگیرند چنانچه کار این حرف یا زنگ ای ای  
و سلطان از این حرف و ای این غصه خوبی را دیگر خود بخواهد  
کار نمیگیرند و نقد حرف مخصوص چیزیان تا آخرین نهضت شرط صادر  
درست باشد اثنا هشتاد هفت طبق و مثال این چیزیان باشد که مخلص برای  
دفع دود و حشر یا خواری که نمیگیرند چشمها بروند یعنی بروند

من سهی می باشد تا نیست که منکو شد بمنا هر چهاری شی  
 آنچه ایله دارد سه شایانندی مید آملان لازمی نداخ  
 احمد حرم سهی خواهد آمد هم کیا است تهدیه همان تکیه ایله  
 که عزت الاماء هد احمد حرم احمد احمد احمد  
 احمد احمد احمد احمد احمد احمد احمد احمد  
 چون عیسی خواهی خواهی ایله ایله ایله ایله  
 منند خیر و بسم تریفت مکالمه همان تاسی دعای قریبین بن  
 جده سه مخواج که عاده می ایله دعاستیه با احمد طالع  
 چاله هر که فیل بجوب صدای حرف غلسته والسلام  
 حظ عذالتی افت على هذا القیاس وتعباریها دین حضرت  
 نادم شرعاً فعلم دلیل باقی ملء باشد - دلیل سله  
 دفع مائده دلیل شادی و فرج باشد - دلیل بجهش  
 و سلطنت باشد - دلیل رحول کامال الشد دلیل بر قیمت  
 مطهی باشد - دلیل بر تکی احوال بعد دلیل بر شو  
 کارهای - دلیل بر هنر دلایت باشد دلیل بجهشت  
 خطر مائده شامت آمله کارهای باشد - دلیل بر خا  
 له بجهشت باشد - دلیل بر عده آمله اذنها باشد دلیل  
 بر سعف احوال بعد - دلیل بر شرف و ملندی بود

لعرش عین ایت عین میزنه و نخت حرف قدمیاهه  
 کلمه شویسی سبلانه عین زیویله همین شکد کاع و دیگر  
 حرف عذر عیان همکار بزیوه پس ع بزیوه و همین آخر  
 حرف عذر بازده کاهه پس توکی باضیں شد اعنی مفتح ضمیع  
 شکن عذر عیق و آنه همه شاهدیک علاوه همه سهی بیوی  
 داعر خولنده حرف اول ایله طیب و دینه ماح و فیلانه  
 کاهه تو پیکند همین صفت شود کاهه بزرگ هر فر بر روز  
 لار بزد مکروی دید پشت بزید پشت بمعربی همچو  
 حرف اهل دفله باشد بامرفوانه که تکیه کنچین شد  
 البدق شفند هذه هد فد که نکله طله نکه برین غناه سکد  
 و دینه حوف همراه است که همیش هنر که ده می بلهی  
 لایعلم سفیل الا الله همه موشه سعیم دیباچ مدخل و فرع  
 دریف و کاتن مدخل عارفت هنر عده جعل و مخایل و زیرین  
 که معانی بده و مدخل اشد و مدخل و قسم است که در سه دلیل  
 دستیک دهیکی راز بزد و قسم همه شریست صفر و دید  
 و پسر بزد همچو کیمی حقیقی که از خیرت دیده آنچه هی  
 صدیق عذر و آین تکه اضطره دریف اسده همچو که قیمت

مکویهای فلانین فلان والیت علین بجهشتی ولضیعیون  
 ال آخر الکم و بکویه المقرر ایله بعد ایله العظم المیتوخ  
 فغلب، و اکتفیت میان دهدش با در حرام خر عده  
 آخربکویه بعده لخ بکویه بعده دلخ سهی و غیره که نکه  
 نام خواهی اش بکویه المیتوخ العلوه و المعنیه الیعن  
 المقدم و بکویه المتر فرقابین هم و بین هم کافر تین بین  
 الاخر و للسناء و کافر تین اللئل و اللئند کافر تین بین  
 للشروع و هرب حق لایحقوی ایله بحق عده ایله آنها  
 و ایله بجهشت میکو و دستکی ایله بجهشت بکویه بجهشت  
 بیسا و من قومنا بالحق و ایله بجهشت بیسا و بجهشت  
 بجهشت بجهشت بجهشت بجهشت بجهشت بجهشت بجهشت

دلیل بر سعادت و دخوشی به دلیل بر شیان و متماذه  
 دلیل بر مکی احسجه دلیل بر خوف ماندید -  
 دلیل بر تاگی و حنی به دلیل بر سیعیانه  
 دلیل بر مفتح ملیانه بوده دلیل بر عکه که تکش شود  
 لذکس دلیل بر رعیتم و عال - دلیل بر در فوت  
 و درونه دلیل بر دهنده هنپ - دلیل بر عیمه  
 لعوان دلیل بر عورتی و ماته هه لما بعله بیلدان  
 عینه که حضرت حق سماز دقال این هنپ را دهنکه دهنک  
 ده عینیا و آن فرد از اهله اکه همین هفت علکی این  
 لملائه و رسیده هر راعی این هنپ ایست از حضرت حق حما  
 ده خوارم و غده نام که این فقر جبر جامی حس اور قدران  
 در هم و حایز قعلم باغته الکمی بجهشت که بدانند که بین ایله  
 و این خوارم بجهشت ده غده نام و این خوارم بجهشت که  
 ایمان ایله اول خوارم ده دلیل و ایله هم ده خوارم ده  
 طهارت و چارم ده دلیل که نازکه دلن در رکت و دل لعل  
 ده بار آیه نکریخ بجهشت سلام و دهد و دخوبه بجهشت  
 و صدیق بکار بجهشت ده عورت داک از ایله دهد و ده دل خوارم ده

فاما فتش هذه الديقة عن رأك عم وسته زاده  
 عن بكتيريا خارقى خذور نهر مخاى تقليل نهر مخاى  
 يام موت النعيم لا المآتم وانت الله لغير لا دخلت  
 الرحمن الرحيم الملك الفاتح للسلام لم من طلاقين السرمه  
 الذى لم يلطفه ولله عز وجل ينذر بالمرء ما يفوت  
 شاشة كبيه بغوغى علاج پنهان ساخنة دفعه نار بوصى جنى  
 ياقوى فوزي مبتلى وزعفران وكمال عبايب جتو من العسل  
 شيئاً يهدى وآمنى كم كتدد بخوبه آن بيار عفت الله له  
 شعاب بعد تكك لب وكون سودير بجهون اندار فرسنده  
 عذبيه وشكى بخ حضرت حمزه فضل لعله اعمى فدار بمقدار  
 عنيلت في عاليت والروحه نخته الكتاب ويد حله به  
 قال بوعده ابيان دوزن معلقات ستادين آسایت روحو  
 الشصالع آنك ورهجه خائمه يه من مدهمه بخون طالبه  
 ساده سلفه دوزن کام بتعطى اه افاحه الكتاب اه دخون  
 سوره نخته الكتاب در فضم حمله کشح المهد دفاتر دزيم  
 اعجم حاملا تقطه هدیه حق حسبت حلم حکم حدن خاصه زاده  
 ١٤٠٢٥٩٠٩٦٤

وسانش لغوكى وخشون عتادهاش وجشيش بخراحت  
 ديدن خوکر ووده کوش اذ اصوله من امر ملو ومتامن بخ  
 نبايج مسوک ودر رفني از نعلم مساوا دستي بخيانه همي  
 صله من زاده هشي بالاخضره فرانه از بيش عبور بيله  
 وکناه عظيش آنه که از بريه فرق بخود ملازمت لاما  
 غوره بکلپس لاجم طحنت با الک باس پان بر نيله بلکه  
 جان لوکرده هرج خواهد عکس آن آيد باید بجهون چما  
 بروهينا زده جهات وهر غوري بجهه هست وهر  
 اسو وترجي مصوفت وکريله ياه را يان لکنم کاغزها  
 در بکسار وکار ويل راسه ده اهل كتابه دهون معصي  
 و معمتن که دن دنار مزى خواهم گفت تلعنون یا همانه  
 در يافت افراخا حاجى لخندک در علم و دکر دهون  
 علیکد ناز عالمان عامل اشد عاليه الموق اکون در هر  
 سخن چند خواهیم گفت شهر قابعه که جو بيد با تمام در باید  
 بره اعظم این قسم آفت که هرج خرد طلاق خورد بلکه خورد  
 اتفاق عینبر سر قسم است قه افدا بري دفعه دهم لست  
 ران که می خورد و ترک جوان گوند جاست بشود قسم ددم

تکي اهمات دلایلیون بین قسم مصروفه و دبر دعوه ایما  
 مانیز از جای دیگر در بخچیه بینا و دیم تام طالمه کند ط  
 بوجه سه من نکرده وین هم و سه مواعش نوع اول را  
 صیر آست نوع دوم دعوه متوجه است نوع سیم دعوه  
 کیچیون معلم مثله که دعوه سه مواعش نوع اول  
 میان کیم فرض کیم که اک تحصی از شخصی و اند شخرازه  
 که هر که این اسمها از عالم طلن بهده بکر بخون بدل و متر  
 بکارهه ایمه از این اشخاص اکه ز دعوه میخولد که آن  
 همچو بخچیه اکرینز بعیاد در بیهی یه دوزن  
 بیشتر که مقر خونین آن اسم بخیه لید در عشق دهی  
 خلی واقع میتود و چون دلیله حل و لئعه می تود و ده  
 اهل دعوه امام از میکند بچو دل اهل دعوه ایه  
 که در بیاره كامل محله که عباره لازم قطبیت و صحب  
 دعوه تحقیق اوست انکا بپیدا کند و قه خرد کرده در بین  
 و آخرت و به بودی و دن اشد که آن لیه بخیه  
 و من هانچه که علت پجه و ده ماشد علت آنکه که مقله بخیه  
 خاکه و ملقد بخاع حبب مجموعه و نفسش آسوده

از قاعده فتح مهوقت و آن مرد و زن و بیرونی و بکسر خودن  
 میر پیشود قسمیم از عالی شناخت شامل کردند و آن  
 عالی خودن و درخت هم قسم معاجم دعویت بودند  
 والله اعلم آمیم و در بیان دعویت امته شد که رسید قسم  
 قسم اول مفہوم است اقتضی و لکثر شرمند باید بعده مفہوم  
 وقت کار میر پیشود که دعویت متوسط بجای آورده است  
 و دعویت متوسط آنست که بعد هر حرف اینداد معرف کند که اگر  
 اسم ده حرف باشد بعده مکتوب باشد و زین بعد هر حرف  
 می مایل باشد و قسم بیشتر نیز کشل و مدحون متوسط  
 کار میر پیشود که دعویت کیم مجاہی آورده اش و دعویت  
 کیم چنان مکبلاً حرف ایام بود بعد هر حرف حکای  
 محل قرایت باشد و هر کس که دعویت بکیر و موقت و مفہوم  
 آورده است هر چیز خواهد دعویت و در صورت میر پیشود امثال  
 الله تعالیٰ عینها را حاشیت عده از ملحاظات و اقسام علم الکتب  
 دعویت ایات لفظ بدان بن طلب فراید که اولین قدر مهوقت  
 در یادگیری و عمل از این دفعه آنست ایات مبتدا و اقسام ایات  
 می هست از دینی ملکی ملکه چنان می باشد که جز بکار نخواهد

نشانی و چون از معانی لامهات مایه همان کشی که مزت  
 خود را از طبق مازدای و مضرت از طبق حد را خذار می خورد  
 و سبب دادن و ایجاد ایات را دعویات را لغو شنی خطا  
 بسب دادن و ایجاد ایات را که بعضی خلائق و بحالت داد  
 پنام بعضی از معتقدات و حکایاتی کیم دلکریه ایمان از  
 بسب دست بیار بجز ملزمه ایتمام ایمان و معاکید اکرم  
 یافات دارند و ترجیح نهادن که دلکریه غیر ملت و بیان  
 چون با آیمان کشان و از محتاج هر یک محتاج لبر بجهی از  
 دعوه ایمن حیم الوجه نکرده و مکریسته حاجت ایمانی داشت  
 دعوه که محتاج هم زلی محتاج الیه شود و بنقدیم شرکت کردند  
 از محتاج الیه را بسب نهادن کافر کردند چون چنین می شد  
 و اولین لذت که محتاج هر یک ایام و ایات دعوه داشت که دعوه  
 بعضی و غلبه که داده بزی بیان عرض نیاز نکد و ایمان ایات  
 سبکه را دعوه داشت پس این خود ساز دستالیغ مطابق بعده  
 بعزمت هر چیز فاقه و مسلطنی باید که طلب از عزم عزیزان  
 و اکرم دیر برایه بنایت تری عنده و ایمان می بیند خواهد  
 ایمان ایات دنیا بایه حمل و مکعد انشاء الله یعنی دیگران

بعد عما نه که غریب و سنت و مخالف و قطع و دفاع از بحاجت  
 در و نجس بیش و اسلام علم بالقول آنچه بطریک از این  
 بینکار را ویه خود و بی اعتمادی حسین بن عیانی و متنی  
 خطوط کرد و مزین حق قلمرو و مطالب اهل کالت و کلام دینی  
 اثادر که امتداد این اتفاق بعد سالانه این امر بر این مدلود  
 ایه اعظم بزرگ و موز و ایام افتخار کب از هر طبق دیروزی  
 شفوتیست که در هر مرض و قصع نکم با اذکار ایمان را تیرانداز  
 طیعت ایست ولی متنی هر چیز بحروف شاهی خانع بر رفع  
 طیبی ایست و ایشانی تراکم می خورد و دین وضع شایسته  
 عکس آنی ترکیب بیکس آن چه تکیا از بوجیه بخانه  
 فرج و سر و دارین است و تکیه شان مستلزم نکبار بجزع  
 و مسایب و بصلحان روز مخفی بیست که بیان حرفی آن  
 که بتکلم بیکی ایمه ایمه مکوب غیشود و نیز لذت که مکوب  
 در خواب و در هر چنان که بیکار که داده بخواهند اینکه  
 حزب روی چون وقت صح شود بخندند و بیان اینها  
 طبق بخواهد و می اکرم بحق مناسب شخیز و بحق خلا  
 و اکرم نسب و تربیه طلاق خواهد چون غارصیع کاره ای  
 آنکه بیکار و بخواهند ایمان ایتمام و بخواهند و اکرم  
 دعا آخر وی بیهود و بکند شام و مساید بدان بنیع که کیم

خوب خناء معمش دیده باید و از درجات می اصله بخواهد و می خوند  
 تو من فیت که بعد معلم آن بیکار دینیت شیر ملتح شود و  
 چنانکه اکرم بخانه مطابق بخونی بود امروزی کرد و اکرم  
 بود خلصه بیکار و اینچن دیار واقعی شود و الله للحق  
 آنکه در بیان دعوه ایات بیانکه دعوه ایات را بجز می ای  
 و راستی نهان کرد و ایام ایام اکرم ایمه دعوه که دید  
 چنبلت واقع شود فقار و ایام را نهان خواهد و دعوه  
 آیات علی فراید که پیشتر نهاده بخفری شود و آن ایام را نهاده  
 نهاده بخواند و بدان فارغ مطابق بر این ایات کند و قائم مقام  
 خوانند و هر چنان که میخان فارغ شرخوانند هر چنان باشد و در  
 وقت که در بخطه و در مسیر بخواهند بخوانند  
 در خواب و در هر چنان که بیکار که داده بخواهند ایمه  
 حزب روی چون وقت صح شود بخندند و بیان اینها  
 طبق بخواهد و می اکرم بحق مناسب شخیز و بحق خلا  
 و اکرم نسب و تربیه طلاق خواهد چون غارصیع کاره ای  
 آنکه بیکار و بخواهند ایمان ایتمام و بخواهند و اکرم  
 دعا آخر وی بیهود و بکند شام و مساید بدان بنیع که کیم

خانه ولایت و لانه حکومیت حرفه ای آنکه بینه لوح حرف  
 کم مادر لامسات و لعله ایره و لعله هر عاله حرفیت و هر کا  
 ز مردمیت حرفه ای بر ترتیب طبقه هاشد مقصود از  
 نهاد و اندیش ساز بایستی چنانکه کوی بازد  
 ایزدیه و نایحه اول اس اعظم حرفیت که دیه هم دهد  
 آن چنانکه ایا ای باش شد بر ایان هر جوان جاری بیشود  
 و انداد ایها نفس زدن بصورت اختلاف مش راه حرف  
 آیش دیه هر دعم و پیدا اول و بواسطه اعذاله دود حرف  
 قدم او بحروف اول اتفاقی خرم دهد و اکثر قرقی ملکه که  
 بصورت ای طبع شد و کاه باشد که در دم الخد صورت اصل  
 او که خابه قاسم است که اشرف ولایت است کالت طبع ایوه  
 موسم ساند لاشانه آنکه در عصر دویم است دهاری متدم  
 لکه در هر نفس زدن و در درخت و بیرون آمدن تکمیل باز  
 مژده دیت و اکثراً موقب مقد و ایشنه خلور او کمال عاره  
 لایحه فشاری اس اعظم حرفیت که در اکثر خون مواقف  
 اقله دچور اخنج او انتها مخصوصت ده مرتبه شافی دفع  
 مش و از دره حروف حرف دوم بادیست و باد بده لایش

دو

سعادتیں محمد جوی کشتر ناساکان طریق لئے از اقام آن  
 بستمی ایم خود حامل شوظ عاده الموق عالمیں بنا کاظم سوی  
 آن بخواص بیاراست و حضرت رسید می اقتصر و الکاظم  
 قلب افراز خوان و الکاظم عاصیز بر ایان که اس اعظم حروف  
 سویه لست و مرویت که هر که بعد از غلزار ملامتیں را بخاطه  
 بخواهد کفار و مقتاد اسلام کناده میزه لست و در دنیه زنیز  
 و اکبر عیز و تریق خواریں ذکر و شطرور خواریں این سو  
 آنکه ما همارت روی بعلم دوجای یا کم و بیش بالا د  
 محشر و بخواهد شفر لشود و مدانم درین سوره سه ضمیح  
 علی اشارت هم کرد ران مولع مقصود خود و بخ طریق ایا  
 بخوبی بیوند و این سه موضوع را علمی ایون هن من شتر ایو  
 دریکت سکریط طریق دهن دعا ایار آن ایسیدی فاش کرد و بخ  
 بران طلائع بایند کارهای عظیم کسداشان اول و لاعبت ده  
 میان دو کلمه که حروف بجمع هر دو بدلد ایوی به مشتقت  
 کله اقلید و حرفیت که هر دویں میانه یکی که تکلید کده و کله  
 دشم چهار حرفت بین که اکچه که هر دوید که هر ایک  
 بغير ایتم و حرفه ایان لو ثانی مظلول ایکل که ایتم ایمه

نیجین ایجل مفرضان حقیقت است ده مقام ترجیح و لذت  
 و موز بخته لون ده لطف و مایه ایسا واجی هنالی شانه نند  
 و پیش ازین خسارت بودن ترک ایس و جلا و دوس عنزا  
 بود و لیجه می باند و میوی ایا ایشانه شد بجهت الحاج و بیمه  
 و ایزدیه بیرون می خلص اخوان بود و اکننه دیسان خوار حروف  
 و اس ای محفلات آن الکتاب ایست خود جنایه بعد ایزین هدین  
 کتاب ریاضن الایم دیجت خواه ایس ایله و خوش  
 حروف بان و شیع علی عینه دان بیان مذکور ایس ایمه  
 و نکات بیشان که موجب سعادت ملیک لص بدل ایقانه  
 نظر و عوم شد من بایله که بر قلیبه و فیض عالم پرندیم  
 شیع سویه سویه قال الایام الکمال الفاضل الایم  
 شیع المثایع قلده الحقیقین عاله ایم ایم ایم ایم  
 والملائک والذین محمد الحکمی تھر لئه ملیک دیم ایها ایخیں ایخیں  
 الحکمیه دیت للعلیین والصلوی على دفعه مخن والله بمحین  
 ایم چند کله ایست دریان قریب سویه کیه  
 قی و بعی بخواص آن که بعد ای ایحانت ای ایحانت ای ایحانت  
 هدین سکه مستخرجان علم جزیک موقیع هم بنیه ضیف

سیز

و حرف ثالث باره حرف او لان كل حرف ای دسته باشند  
اعلاج حرف ربع شل جمیع حروف ای و تابات و لفظ ای  
اشایه ثالث و فقرت در سه کله که حروف پایین سکله بوده  
نیمات و حرف او لغای سایع متناسب چنانچه ثالث و ساده  
و تاک و خامس و حرف ربع مرکزیت من جمیع عر و لذت حرف  
که باید و بینیت مطابق حروف اسم اعظم است که اسم بد جما  
ان و سده آن حرفیست که بیشه خاتمه بلاست داره و دلشه حرف  
پنجم تمام پیشنه و این بینات او اخر باشد یعنی پنونه و پیله  
علمی سده که لذت آنست که آن عمله از روی آید و قدرت احتمام  
با اطمانت از مطابقی همان آید و بزرگی داشت اینه  
اصل اشاره ثالث و فقرت درین کله که جمیع حروف قلم  
آن کلات معرف تمام اعلیب مرکزیات و بینیات دیگر میزد  
بعد حروف باسم اعظم مرکزی است و حروف هفته که موقع  
اشایه اولیت بینیز و تریت کله ای و ثانیه بینیز و بیز  
درین کله مندرج است و علاوه نقله که درین کله است تجمع  
جهان احواله کرد و نسبت و قدر نصفی عشقان و ظاهر  
که ای احصی آنی کی حدائق لجه عدوی لجه طوی میخواهد

ج

أَلْيَةُ الْكَرْبَلَى حَوَانِدُهُ شَرِّحَتْ خَيْرَابَدْ عَالِيَّهُدَى زَخْرَفَ كَيْمَةَ كَرْ  
حَوَانِدَكَيْمَةَ لَكَنْ تَقْرِيَّى فَاعْتَصَمَ بِالْمُعْتَمِدِ وَقَلَّتْ  
بِالْمُكَفَّى لَذِي الْأَمْوَالِ دَكَى لِلَّهِ حَبَّبَا

.....

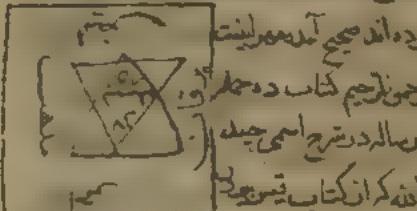
شِمَّ لِلَّهِ لَحْنَ رَجِيمَ الْحَدِيدَةِ بَيْتِ الْمَالِمَنْ  
يَلْحِى بِإِيمَمَ لَجْنَ بَارِعَ قَائِلَ سَعَادَمُعَايِنَ حَسَدَهُ  
رَبَّ الْمَالِمَنْ أَلْحَى لِقَوْمَ وَرَحْقَ لَكَلِّي الْمُوكَلِ بِقَائِمَةَ  
الْمَرْشَدِ ..... نَبِيُّ هَذِهِ لَحْنِ لَحِيمَ يَادَحْنَ  
يَادِحِيمَ يَارَتُعِيَّا عَوْفَ لِجَنْتَنَاعِينَلَسَعَادَمُعَايِنَ  
الْأَحْنَ الشَّعَمَ الْكَذَافَلَمَطْرِفَ دَعْقَنَ مَلَكَ الْمُوكَلِ  
بِقَائِمَةَ الْمَرْشَدِ ..... مَالِكَ حِيمَ دَرِ  
يَا مَكْلَكَ لَقَلِّبَ أَجْنِيَلِمِيكَ كَيْلَسَعَادَلَمُعَايِنَ مَالِكَ  
لَعْنَمَ الْلَّوْنَ سَقَلَبَ الْمَلُوْبَ وَرَحْقَ لَكَلِّي الْمُوكَلِ بِقَائِمَةَ  
الْمَرْشَدِ ..... دَسَ سَهْلَكَ تَعْدَدَ دَيَانَ  
لَكَشَوْفَهُ يَاسِرَمَ يَاقِبَ اَحَبَ بِلَخْنَرَيْلَ سَيْقَانَمِيمَهَا  
دَعْقَنَ تَعْبُودَ لَلَّتَيْعَمَ شَرِبَ دَعْقَنَ مَلَكَ الْمُوكَلِ بِقَائِمَةَ  
الْمَرْشَدِ ..... دَرِ لَهُدَنَا الْمَرَادَ  
سَعَادَمَ يَا تَادِي لَمَعْتَلَمَ اَحِيدَ يَاعَزَرَ يَائِلَ سَيْقَانَمِيمَهَا

بحق الملكى اليمانى ملوكه المقادير بحق سلطان  
 الملوك بقائمه العرش  
 للملك انت تعلم بما تعلم علم اجت ما اصر ما ائل سلما  
 ملهم عاجل للنعم الحكيم العليم وبحق الملك المولى على قلبه  
 العرش  
 بحق المغفور له القاهر للعنف وبحق الملك المؤطر بعاصي  
 الفالىين ياقا هر يا عاصي يا عاصي يا عاصي  
 بحق المغفور القاهر للعنف وبحق الملك المؤطر بعاصي  
 العرش وجوب وبرهانه ناشود خاتمة حنا  
 كحود مسنه كه فاخبر يا عاصي يا عاصي  
 سون قل هل قم احاد تلاه سون خوش بعاصي  
 بحق شنك الهمة كاجهت بين صفاتك ايات فصل في  
 لشمن تا الخسورة ختم كثاب اعتصام طلاق فقام ايمان  
 خاصه يا ناصه فاعصي يا اقصي يا اقصي يا بالعن  
 يانبيعن يا ماليك فهم لليعن ايات فصل في  
 فهم انت ماشاء الله لا يسوق الحسين لا الله ثم اليمان  
 شاهد الله لا يتحقق الاشيء الا اشيء فهم ماشاء الله فالله  
 من فخره من التوسيع فهم ماشاء الله لا يتحقق علاقه

لهم افة موقعتهم ليعلم نور من الله وفتح قرية بغير المؤمنين  
 مرتلة من الله وفتح العمالق الذين معهم المشركون وبحكم  
 درا خدا الرياحه دكم جعلوا اورانه سيد بالشياطين لكي يعملوا  
 باشد ريزين وسرمه كرده وديعهم اندار نظر مرده فنان شود  
 وكسي ديك اسلتو انداره ديكوجه پيلکون دز دير  
 كرتشه اين کلکت نفعه چو بین توپیده سرمه چو ملوك  
 ذر ملکه وسرمه چو بخون لقا بنام هر کس بکوش دشاده  
 ودها دست دیانت سعی سعاده ١٢٢٥  
 پیش لهم اندار مخالف جهت من خود فتقى في صورة  
 لوح التبريز اوقي الارض ياتي بهاته انت الله لعيته  
 وسبا ياك دجاج عجب طبقي ايم درشت وقوب جمهير  
 وبيکل عاسه ديل وعزيل طبعه ديد والله اعلم ياده اشر  
 الذين ذر مرده دكم هفت دند عذ ديكه وجره فخر  
 ومره ونچهل بار اين اسلام بخون دایسته فرقه اخبار  
 ياش هيد ياك دچي اليقى داتي ياحتان ياعالي داخلات  
 ور فشم من هر دند ديد سجهه بکداه وهر زياره ياده  
 و قال يا ظل عجزي مدو بخدمه دارمه دارمه سيد دارمه

ایسته بعفر بکيل سدر که دند معنى دنکرک سون  
 ومضى و رفع آرجح زند وربکه زانهند بمحنة  
 اسود دانه برد و دند هنگه دند و سه بدان دند خواره  
 دیوچه کرد دکو لو دانه بند دین هعا مخوب لیست و دند  
 المیعنی من جسم الحال قم نیم علی قدره و بحونه مرجع  
 مرت طویج تجویج مرت خویج ایچ ایچ مرم ایچ و بحونه و بحونه  
 آپ بایتد اتا بکر و زن ملکه و بیل بش دانه دند بکر و دند  
 غنم که کر فر بحونه و همان دند هفت بار این ده، بخونه  
 دند ددعیان بش طعن که هم خاطر کند فتد  
 توکید بذیان خذی و دعایلیت از زو دار آرنوچ و زانه  
 مرت مرجی مرت مرجی اکه اکه که اکه که اکه که اکه  
 ایچ آپ ایچ ایچ ایچ خویج متنی صنی ایش آه  
 آه آه و مصی که هدیکه ایچ فرد دیده ایچ بدل  
 و زن بکو بش حوان بش بکشی و دریان دانه بش  
 و اوز نخم اندک بخون کند هفت دنیت این دعا و بخون  
 دنیم آچه معلویت بعد کقدریت هدن هنای ایچ معلویت  
 و بید دده، بخوب بیت لحوقت قلب فلان بزند

غيب هفت اپريل دنیز رنج داده باشد جمل بالا يامنعت  
بالسود يافقال بالخلاق بخونه دهه و يتعلى الامتنان يلعن  
الله تعالى يليلي مدركته انتهی هفت دندره ما واصق کنی  
ولذرنی دفع اقامش الدين صدفاته بخونه دهه بعض ایندر



أنت خاتمة ابن جملة فستكرون مدام تكتن ملء  
غفلت بليلك يداشيد طلابان مكاشفلت بلعدك  
يعنيد وكم يويند و هو يزيد وبما شامد هين حـ  
دلـدـ بـثـهـ مـهـارـمـ جـهـرـ دـعـيمـ وـذـهـلـ اـسـعـفـ اللهـ  
الـقـلـ لـالـهـ الـاـقـمـ الـعـالـلـ الـعـلـمـ عـلـمـ الـمـهـيـرـ يـتـكـلمـ  
الـحـكـمـ الـجـيـفـ الـخـافـدـ الـخـيـنـهـ الرـيـفـ الـمـيـنـ الـعـظـ  
الـعـالـىـ خـاتـمـ اـبـنـ جـمـلـ كـضـ عـلـمـ اـسـتـ وـانـهـيـتـ  
حـفـظـ عـلـمـ وـانـبـهـرـ زـادـتـ ذـذـاـ وـذـهـنـ دـعـقـلـ دـنـهـرـ  
لـشـاهـدـ مـهـنـ دـهـاجـهـ وـحـلاـوتـ دـهـنـخـ لـهـنـ وـهـنـ  
كـوـنـ جـلـاءـ مـطـلـومـ كـهـدـهـ شـهـرـ مـقـبـولـ الـقـولـ عـاـشـدـ حـرـ  
حـعـدـ كـدـحـلـيـعـفـتـ بـمـخـلـصـوـدـ دـهـرـ كـمـ  
بـوـنـ جـمـلـ مـطـلـومـ كـهـنـاـزـ الـهـاـيـنـ كـوـدـهـ طـهـرـ سـيـدـ وـهـنـ  
يـهـدـ وـاسـمـ اـسـتـ هـوـاـنـهـ لـهـنـ لـالـهـ الـأـمـوـأـجـمـلـ  
الـرـجـنـ لـجـمـ الـلـيـفـ الـلـيـلـ الـلـيـلـ الـلـيـلـ الـلـيـلـ  
الـلـوـمـ الـلـيـلـ الـلـيـلـ الـلـيـلـ الـلـيـلـ الـلـيـلـ الـلـيـلـ  
هـدـ لـكـرـمـ هـدـ الـعـولـ الـلـيـلـ الـلـيـلـ الـلـيـلـ الـلـيـلـ  
كـخـافـدـ دـهـ حـلـلـ شـوـدـ دـهـلـ وـهـنـتـ دـهـهـتـ

للتباكي ذ الملال القوي حذل الغوة لائين العيذ الظاهر  
الظاهر خاتمة ابن حطة قهور دشمنات غالبيته  
برايشار وحفيدهن الملاحق وستكون لشأنه عدوه  
ابن امزميره مان معز وعقم ما شد من جلة تغز عما  
جع كند وجمع ارشكم علىكم متفقون مدعوم من ملأ  
ملائدة لها سنتون كلها هر صغير لكم وبن حطة ملائدة  
عليه رفيع العدة يهد وهر خواص كه ملائمة نيله عنده  
كره ديجون در شوابه تماريلات عدد ساعدة هفتم دفعا  
تاريلات عدد عريض من في حليل سهل وبيت ظافر  
بعنود ولسم المصان المؤخر العذل من حطة ذفت  
كند وستاخده بکوید يا شافت يطحد في حق عيون تمردة  
ظلبي او بيغي على ونام انس برد ك البرآن ظالم معهم  
کند وحل شتم بذبحه رده اسماء هو الله الذي  
لا لا لا الامم العالم المريد المحيط الرب التroid  
الحكم العدل الزائد العمال الملاحق البراء  
خاتمة ابن حطة آنس كراسن وقصود وطلبية  
وتخفيض قلوب ملائكة والملائكة سؤس كند وذكره

طالبكم درسكم وحزن بكتابكم وكمانده اسرة  
 هؤالء الذى لا إله إلا هو الحمد لله رب العالمين  
 القول الديم المليغ الماظن المنشع العيد الميئه  
 ابن حمانت كرم حفظه حفظه ياربي دوفك مكتبه  
 حفظه حفظه أبا حموده بن داود حفظه عاذ بالله  
 دروع وناتها لعن ياكاه داده دلهم احلايب هوران  
 وقلبي زد ببر حمله هشتم وتنبيه امسى  
 هؤالء النبى لا إله إلا هو رب العالمين رب العيوب  
 القول الود اللطيف العزف العصير المهد الواقف  
 الشاعر النابع خامستابن حمانت كدفعه حمود حفظه  
 وجون ابن حمله حموده مهادك حصوصه بس امسى حمود  
 ياقووم بالآلة الآيات أعرني داف ددق دصو  
 حبيب بقليت مؤذن باشد و هيئين بعله من معه ناصي  
 أفتبا هين حلمت عده دارنه للهيف معه جمه  
 دار المعموك وبعديه حمله هوران بيت امسى  
 هؤالء النبى لا إله إلا هو سالم المؤمن الشريف  
 الكوفى محمد الشوان الغافر المغور بحسب الوقف

١٦

مذامي من نهاية النابع الغافر المغور بحسب  
 الى الحروف المسوقة للمرفأ للموضعية تحت الدخل الماء  
 على الراوئ ثم تضع خدشة شرفة داخل على بفتح السقوط من حرف  
 الحصل من الطالب المطلوب بتلقي عبود فالطالب يسقط  
 الكلمة تحمل مطردة تكون تكيم الصغير حتى يحضر الزملفون  
 سطع السطور المرة يكود فيه من هذه الافتراض  
 حكا سبب اثم يشرب ونظر فيها ناتها  
 كل ذكرت خذبته لعرف ما بعدها فما زلت المضبوطات كانت  
 على لامكانتكم من امر بمشاش بمحبس  
 عى خذبعة لحرف المقطبة مكتكة وكاظط تكون فيه لفظ  
 من لا فلام المثرة وهي او عوطوا في هامهم هزفاته  
 مستحبة خذبارة فما حرف حلسها ماسية وذكانت مكتكة  
 فخرابية لمعرف ما قاتلها مكتكة وهذا المكتبة موسم من  
 امم الاعول فاجع اسلو الاعول المقوية وازلة المربدة  
 ولقيوهم ما فلق حصل عدهم البعض بحد من الاعد  
 حمل المدخل الاشي عشرة هامتكه وان تكون الايام  
 مصنة فالواحد من الاعد مدخل على هامتكه وذكانت

العالمين او لا ذكر اعني انت على حفظة ومهام حمود  
 والدوصي اعيين سلم نيله الله لحر الريح الحمد  
 لله رب العالمين والصلوة على صاحب المجرات محمد عليه  
 اجمعين لما يدركه هذا العمل لم يفته مرتين من سفره فالجنة  
 مستحبة بعلطله الانسانية وصوله فتح اسفلها وادا  
 محبي عده لبلور وتصفح مختام الالاف تلته بدخله بهذه  
 الكيفية مدح الكبار بذرا الوسيط مدخل الصير وفع  
 العدد ما يحوز من اسهم العالب تحت الدخل الكبار كتحت  
 حد العدل لحرف المطابلة ثم ترت عشرة اسهم امثالها  
 مائة وسبعين دهاد فحصل مصالحة تحت عريض وختلها  
 الخاطر له ثمنه وعشرين الالف الموضعية تحت الكبار بذرا الوسيط  
 طبيعية الى لا حاد وتصفح حصل تحت الصير ومحضر  
 قال شهاده يكون العدد المرجع اليه من الكبار وذرا الوسيط  
 محرر فل اقتد ب فهو مليل على اتفاقه في تمسير فتعجب الى  
 لحسب حتى تتحقق ايمان الحروف باسم اهل العرش  
 من اسهم احد عشرة الالاف و للمرجع اليه هذه العد  
 الائمه العادل الالاف مكتواج او من المثاله اليم والياء ونهم

پنچه بمنتهی غفان و عوده بنده مسح هنگاه رز عینه پنچه  
 دسر دین ویمه تو فدالله نکم نیست و چون حوا  
 آغاز کنیج بعثت نوت نکند و کران چهل بکار چو اند  
 واکر مشترک هنگاه ماکی بند و دره لعنت دلکه شور  
 مجید و حرامود رونه و عمر است بعثت نکند و شور  
 غای بصاب چون این سوره تبیح کرد خوب است مدله شور  
 فهم کرکت عدلند و هناریه بولنکملون اجنده هنرید  
 چون میپرسیدن و حاضر ون و عبدالرحمن فرشان چهل  
 پان خلیفه احامت کند صریق تبیح آشیک بعد نخنی پنهان  
 سحرای خالی پر و فرو و دسه داره لشنه میان صوره  
 و دریان داره این ناچنوری ملیا خینیت با رجشا و بکد  
 فو اند درین خابر بعلم کند و سوره قلم و حی هنوزمیا  
 بخوند هر چاهه آیند چون مرد مصل ترد و هر طبقه  
 لوزیک تا آخر سوره بخوان که مفترق شو ملعون خاتم و تلک  
 خیت نالی مراد است چشم افغان سوره انخلاص هر راهی  
 صفا و ماء تهدیه شهاب ثاقب عقد آیه الکرسی قسم از  
 این سوره عهد قل لله رب العالمین تا بغیر حساب ارجیع

### فیض چهل

پنچه بسلیمان و قدم بلطفه نور کجه الاوضع عناس بدرین حریق  
 کرد و وضع نیم امام حسن عادق علی شلم کرد و آنرا  
 خافه نلم نهاد و لا اعقاد بر هنفشنده که مفیط آن بردا  
 بایل خلاهه مکی ملکه خوانندگی را تکمیل و ایند  
 پنهانیم و وضع شتم ویس المد او علی کده و آنرا مراجع دینه  
 یک منج لسی شده مفعع نخمنه من عج  
 طبق و آن و فضل هنفده لند و وضع لا خونچه و مسیه  
 رحمة الله بده و لست داع آنها من هنفشنده که اکن حق  
 ایجاد است هنفده میانکه مغلوم کتاب آدماست دسری هنف  
 دنیا هنفده قایم کتاب است و بلطفه عینه نوره و زن علمی ماسفر آدم  
 پنچه بدری کلینی معنی کتاب تعلیم آدم صرف هر دلهمال این سعیه  
 عیل الامان و هنفده کتاب آدینه جمعت آنله قاصد بخندانه هنفشنده  
 از پنهان و شرمه فاید از نخنی معتبر مستفاد شدن که اکن محظ  
 مغوله هر مذکور اسحاف نام هنفده که بسط لش و اکن منش  
 امور شنایه حفه اند و حد مذر احمد مع منش  
 و ایل هنفده ایناس اتاده هنفده که تلک و در منش تلش  
 دهد بایل کده

پنچه این به تلسته زیر کلام اش ملت و خوانند شوف  
 و خطر و بخت و هم جنیان مسلمان و ایل ای خاطر پیشوید  
 و هر باره که موره را بخواهد بایله با ایل متعلق بکیده اجیو  
 را لعیو زی فلخ زیره با اعشر لجن عن ایل اطمین ایله  
 فایل بایل که پیش مرد فایل هفت طبله نهاد تل حدول  
 ایل حروف فایم که ایل ایل کم کیویل و حروف دلیت ایله  
 شیخ حی دخنیزه ریش صرع نه طبع غرف کلم زد  
 چلاید آدمه ملائکه آسمان اقلید ایل ایل حروف هید زده  
 و پر کرد که هر یک ملائکه همه ایل دار و غیره موکند قید  
 برع استهده را کافی و سفره ایل جوان نصل نهاده و سر  
 جدیل بخانه خوبیاد که دسته و بحد و لعقم اد ریه  
 و حروف ایلیست ایل جم دفع دفع طیل کلم سع

پنچه موافقیت خاید بر قرآن ایل ایل زا بابل شود ایل ایل کار فایل و خیال  
 نیزهه و ما بخواهیا و چون در که بر ساره ملطان با غیره و چیزی که همچویه  
 هلاک شده باشد بایل که عنزل کنه خانه خبر و یکنیو و بعد ایل ایل هر ایل کند  
 ایل ایل زنچاه هر تیزه و بعضی از نخنیه لفشد و که مدارم هناری بخه هر چه  
 چون ایل هر چه که همچه ایل کار خود بایل برای ایل او و حومه عنوم و حفظ  
 زایل میشود است ایل  
 ستر ایل  
 دفعه و هنفده غاز سخن در هر چه و تجذیب کند نهایت اور ایل ایل ایل ایل  
 و ایل  
 و نش کنیت و پی ایل  
 کشش در در بیشترین ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
 هنفده ایل  
 داشته شد بایل ایل  
 سیع شود و اکر خراهد که باز ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
 بازیمه روزه کیده و زنچیه مسید و شنیت و میزه قیر

کیه  
 هدیه  
 کیمیو  
 همچویه

نایاب دیده در فردا نیز جوانی به همی که خانه طالبان هدایت میکند اور این دیدگار  
می فرماید از اعیانات بلطقوی کوشش ای خصلنا و اینکا که راهه عند الملا  
اچنک استرش واشد و ترسد ز شری زبان او پس بیار ز لکشتر و این صورت سود و کار  
سویدا و این مرد از این قلم حذف و در روایت یک و اینکا مطابق با این مفهوم  
در شکم نایاب دفن غایب دیده رسنی باور نهاد که من بعد در حقار مجدد شده بشهو  
دز بر سر از خصل ای اینکا اکرسی دن بسیاری از اشتراکات را داشت اما اینها از این  
روزه بکسر ده هفت به وزیر دار غرایه که تعاون این سمت را نموده بزرگ هسته بخواهد  
اکنای اینکا از سلطان یاد آزاده دیج و عصی خد و خلیفه بشیخ علی نایاب  
وزیر دیگر از خصل ای اینکا اکرسی حوار و اکرد با اشیاعش کنایی سمه و هفت  
حق و حرام خود را در حکم زدن و بولن شد با اخذ خلیفه و محظی بخاطر خود  
از وجز از وبر حصر و مرکاه مواظبت نماید ای اسمه زار ایل سود رو و فقر -  
ای خصل ای اینکا از بسیار از نواب اینها این صورت میباشد - - یک چکه حکم  
را حاجی ماسد و فضنا نشید بخوبی این هم اندروپس اهوم نکن و ز عمله  
دفن غایب دیده کسی که از ازد حاجت بزوری از ده و کفه ندارد بکسر ده هفت  
کن موره این دیدگار - - یک چکه حکم و محظی کن بخاطر خود لار عذری این هم

بـ از خود بکر گردیدی سه نام حیره داشتند که اینها را در مخفیانه کنند  
دزدینه و آنرا میخواستند برگشتن این نام مالا و مادر از قدر دادند و بهم تسلیم  
نمایند و خود را بازگردانند و از خبری نباشد. مایند فرازه کند و نهادند.  
چهار سیزده میثت خالص است پس هم زار مرتبه و بعضی کفر، هفت درین روز  
نهادند و در یک روز و در یک نهادند که از خالص پس از خالص این دو هستند و در یک روز  
الکرسی ناده میزدند و انکاه سیزده کند و در یک صلوات پیش شد و فراغت دادند و پس از  
لهای از این دو تیر و نیز فیلان این را پوست آهونیت عذر غفران دادند و پس از میلاد  
و غنویان که بعضاً داد رخوبه خواهد داشت جمع خالص و اذکر که خالص ناد  
میز علی را بکندان که خالص روز خرچ غاید سیزده از خالص را بینکار که مخفی  
دشت طار و داد اصلاح اتفاق یافته و نیاشد این اسم را لبنت و دعواند پوست  
آهونیت دیگر خود کم بود و پس از دنیا بایک که و قلاده کند ای اسم را بروزه  
مرتبه دادند که دعا و زد و دو و باشی ای ایکار شخص میعین خشونت دیدند و بجز خدا  
میشوند که میکارند که مشغول شود و در خانه پسر دشاده بمری و کاهدند  
که در در بزم از خالص که دنیا ای ایه بیرون دیدند و هم بر راست ای ایه بیرون

و بر کار خوب ناشد و ملطف طرفی و بزیدان این را بثکت و نظرخواهی داد  
که در وقت بیشتر سایم او و مادرش زنگزار رکه عنده در شکافه بیانه  
پهلوی خانه او و بیهوده از قرایه که نداشتن اسم اماریه و پسته بخوبی و بدین معنی  
آنچه که رکه است آنکه در رکه نزدیک است که احتمال این است که نداشته باشد همچنانکه در  
لشکر رای غماقی در رام ایندیجی خواسته این این را بسیار در کار خوب اعلام نمودند  
تصویر پسر خود بین شهر از نکوهاده که نداشته باشد کوشا ای خود را که اکنون او را می خواهد  
غشتنند و اکنون اراده همان را داشتن هادئ هفتند و بدین معنی از این راه را در نظر گیرند  
که شمن هلاکت شود اگر این اتفاقی بود تجھی خشندند و بدین معنی که در ذکر نداشته باشند  
در در کفر اول فاعل و سوره اذ از لز بیکار و در رکه دوم محمد و العصّر حکار  
و بعد از سلام تقدیمه که نداشتن اینم را صد و پیش تجھی و طلاق که نداشته باشند  
و خدای هم که خصلت شود اینکه لفظ انتقام و ذرا و زور و زار و زار و زار دارد . . . نه تجھی عطا  
هر چیزی که نهیم ندارد که کاری اتفاق نماید اینها فاسد از این سیاره بشهود طبق  
در از زدن از طرز و جلد و ذر  
و گفت در زیر این دشنه باشد بیانم را هفت روز شنید و در عرض  
میله از اذنه . . . وند بزیره اینها سرد و شوید و بخوبی دسته علیش بردند  
و میله از اذنه . . . وند بزیره اینها سرد و شوید و بخوبی دسته علیش بردند

ناید و بین اسم حمل روز و میختی که نشسته اند و بروز و قرمه که نمایند و زدن  
مکله هر چند مکانه عالم مسونه این ایام طالع شود فارغ این این خواص طرفیت  
خاصیت که همچنانی نزدیک باشد و همچنانی کوشی نشیده باشد و حضور بر کرد و آنکه  
بعد از همچنانی نزدیک دو دین بیم عتمد اللادنی پنهان بین نمایند و دو زمانه میگذرد  
و جهود ناید و قرائمه این ایام می اخذند بدر شتر و ذکر نمایند پنهانیست  
وقراءة ناید و بر کرد این ناید را یا معاشر بخواه و لازم نماید این مصلحه از دین و میر  
و داخل ناید این دستبردار ابد شیشه و برشیشه را معموزده دافع علیه مصلحت میگذرد  
پنهان را که اراده شخصی نداشتند بخواهی که شرمند و نصنه های ایجاد شده باید  
و غلب از شود اذ استخادر یا بد ملازم مشتود بین سه غنیم بر دز و زدن و نیز همچنانی  
ناید از این ایام بد عده عیاره عیاره که قرآن و ماید این ایام اجل روز و کشت  
میشود از پنهان ایار و رواح دی میند مکان خود را لازم نیست بدل زیوره را بخواه  
و دین در میانها می بینند یعنی مکونه ده سایر رعایت شود که در راج بین مدل خلعت  
نمایند و در میانها می بینند مدل خلعت کل میگذارند و در ذکر حواله از این مدل خلعت  
از پنهان کان رفیق طبق ناید علی و این عفت از این روش میگذرد که هست آنکه میگذرد  
و میگذرد این ایام از پنهان کان رفیق طبق ناید علی و این عفت از این روش میگذرد که هست آنکه میگذرد



الله ربنا لا يحيط بعلمه إلا ملائكة جبريل والذين ولهم علم  
عما في الكتب وما في الكتب ما لا يعلم بالعلم لا يعلم بالعلم ما لا يعلم  
وكانوا ملائكة جبريل والذين يرويون الدين وأمثالهم من الملائكة  
أحسن الله أسراره ونحوهم من جميع الأنبياء وحولهم طلاقهم من العناية  
اجعلنا من عبادك الصالحين ومن حوالاتك رب العالمين اللهم اهدنا  
انزلنا ألطافك عند سمع فعل المعنون بالآيات وقل لرب الدين يا ربنا  
ولا ننسى حمدك على الله عالميك به وسلم بالحمد لك رب العالمين رب العالمين  
الختمات ما يحيط بهن بهن كولة سخالن لهم الخادر الفلامن أول  
عدها يا رب قبل ابن رشيد وهم اربابكم العظم الرايموند كوكوك  
حملهم بعد اسحاص الله عصلك عقالن بفضلكم خالقهم يحيى كلاديوم  
لأنظارهم واطلاقهم عجائب المخلوقات في القرآن وريحانة أماليك بهم  
كل كتاب بهم يحيى كل كتاب بهم يحيى كل كتاب بهم يحيى كل كتاب بهم  
عقلهم بعلمه يحيى كل كتاب بهم يحيى كل كتاب بهم يحيى كل كتاب بهم  
إين ده ما يحيى كل كتاب بهم يحيى كل كتاب بهم يحيى كل كتاب بهم  
شريعتكم العظام العظام العظام العظام العظام العظام العظام العظام

وَمَنْ دَعَا وَأَدَرَ سُكُونًا رَوَاهُ رَبُّ الْأَرْضِ مَلِكًا تَعَالَى إِلَيْهِ أَعْصَمَهُ الْأَمْمَةُ وَلَا يُسْفِي زَعْمَهُ  
لِأَقْعَدِهِ وَلَا يُخْسِي كُلَّنِي بِتَغْيِيرِ الْمُسْتَقْبَلِ فَإِنَّمَا يَأْتِي مَوْلَانِي مَوْلَانِي مَوْلَانِي  
الْمَالِي تَحْمِلُ بِهِ مَحَالٌ أَوْلَى أَنْ تَعْقِدَ إِنَّ الْوَاحِدَ الْمُنْذُورَ لِهِ هُدَى لِلْأَلْهَى  
سَبَاعَ حِلَّ وَمَائِذَنَ زَرَهُ فِي فَيَّالِي لِيُؤْمِنُ بِهِ إِنْ لَرْ وَحَسَابَةُ الْقَدْرِ  
عَلَى حَصْلِ طَهِيرٍ وَلِمَنْ يَأْتِي مَارِبُ الْأَنْمَمِ مِنْ أَحْسَوْ بَوْهُمْ غَيْرُهُ وَحَقْصُمْ لِمَجْبِرِهِ  
دُوْلَةُ دُولَمْ

الاسم للآول سجّلناك لا إله إلا أنت يا رب كل شئ ووازنه  
من فراغ عنك سفارة السلطان سبع عشرة مرّة وسمّي به وسمّي اسمه  
وتحصّن ملحمة فإذا تعاشرت بينها طلاق كونه مارمراه وقت الفتح على الرق  
رثى يلـى ذهـنـا وـقـادـجـيـهـ يـقـمـيـلـلـيـهـ لـأـغـاضـهـ وـإـذـاصـامـهـ الـحـمـودـهـ  
ماـلـهـ مـرـهـ وـقـتـهـ سـجـيـحـ شـفـاهـ اللـهـ مـنـهـ مـلـقـمـ دـمـيـ وـقـاهـ بـهـ الـخـسـنـهـ لـدـدـ  
صلـوةـ رـعـتـهـ بـعـدـهـ لـأـفـهـ مـأـتـهـ مـنـهـ الـقـرـآنـ فـضـيـلـهـ الـمـدـحـهـ وـأـخـلـصـهـ عـلـىـزـهـ لـدـدـ  
قلـبـهـ اـسـمـ الـمـالـ يـاـاـلـهـ الـلـاـيـهـ الـرـفـعـ حـرـلـهـ بـرـادـهـ عـلـىـزـهـ لـدـدـ  
عـلـىـهـ ضـبـيـقـهـ أـغـنـاهـ الـلـدـعـنـهـ كـوـاهـ وـاجـهـهـ مـرـاهـهـ بـرـادـهـ عـلـىـزـهـ لـدـدـ  
وـأـطـلـعـهـ مـلـمـ اـبـتـ اـبـهـ وـرـجـعـ لـرـدـلـاـلـهـ كـلـ بـوـهـ حـلـ مـلـكـرـ عـمـ اوـهـ  
اسـمـ الـلـاـلـ يـاـاـلـهـ الـمـحـودـهـ بـرـكـلـ فـعـالـهـ فـعـلـلـهـ فـعـلـلـهـ بـيـهـ وـلـيـهـ  
سـيـاهـهـ وـاطـهـهـ بـاـكـانـهـ بـمـضـيـخـ خـلـيـهـ وـالـجـامـعـ وـقـاهـ بـعـصـلـهـ الـجـوـصـدـ  
بـيـهـ وـأـخـرـصـ ماـنـهـ مـرـهـ تـضـيـيـتـ حـدـيـثـ هـمـاـكـانـهـ وـمـنـ فـرـاهـ بـيـوـانـ لـفـعلـ  
عـلـىـهـ عـشـرـاـمـ فـعـلـهـ جـاـوـهـ غـارـيـجـوـهـ وـانـ قـلـهـ سـقـمـ سـعـيـاـمـ بـاـلـهـ  
بـرـىـ فـرـضـرـ اـسـمـ الـرـابـعـ يـاـاـجـهـهـ كـلـ سـيـاـ وـرـاحـهـ بـرـكـهـ بـاـلـهـ  
حـرـرـهـ بـيـضاـ وـلـكـ سـمـدـهـ كـمـ اـمـ دـفـرـهـ بـعـامـ مـاـلـهـ حـفـظـهـ اللـهـ  
وـمـنـهـ مـاـمـ شـلـمـاـ بـلـمـاـ بـلـمـاـ وـالـاـسـمـ عـلـيـهـ بـعـدـهـ مـرـهـ مـيـدـخـلـ الـحـامـ وـالـلـهـ  
فـاـذـاـغـشـ وـضـيـعـ لـتـبـيـهـ لـفـيـلـهـ وـلـفـيـلـهـ مـيـغـوـنـ عـنـدـهـ مـعـلـمـهـ بـرـيـهـ جـيـبـهـ  
وـصـدـاقـهـ بـلـوـنـ دـالـكـانـ شـاءـ اللـهـ وـانـ كـوـيـدـهـ الـكـوـنـهـ كـانـ اـكـدـ  
لـلـاـجـهـهـ وـالـجـهـهـ اـسـمـ الـخـاسـ يـاـاـخـيـاـنـ لـاـجـيـهـ دـمـوـيـهـ مـلـلـهـ لـفـارـهـ  
مـيـكـتـهـ بـاـسـيـهـ بـيـهـ بـيـهـ بـيـهـ دـرـفـانـ وـعـلـىـهـ مـلـدـرـهـ وـلـكـوـنـهـاتـ وـلـفـاهـ  
لـمـلـهـ خـوـنـهـ وـمـرـهـ وـأـهـلـلـمـاـ الـفـتـرـهـ بـرـيـهـ بـيـهـ بـيـهـ بـيـهـ بـيـهـ  
اسـمـ الـسـادـسـ يـاـاـقـومـ نـلـلـيـقـوـتـ شـيـئـاـعـلـهـ وـلـاـيـوـهـ بـرـفـاهـ الـعـيـانـ

يُوْمًا كُلِّ فَوْمٍ وَعَشِيرَةً فِي الْأَصْبَحِ تَبَيَّنَ حَالَهُهُ رَادِفًا لِهِ دِمْ  
يَقْتَرَبُ إِلَيْهَا حَفْظُهُ وَجَزْرَاهُ وَجَوْدُهُ بَعْدَ حِجَّةٍ الْقَرَائِبِ أَمْ مِنْ حِلْ  
مِنَ الْأَصْبَحِ وَمِنْ قَرَاهِهِ الْمِلْكُ الْمُلْكُ وَالْمُسْكُونُ الْمُسْكُونُ وَالْمُرْكَبُ الْمُرْكَبُ  
دَلِيلُ مَنَاسِرِ مَعَانٍ رَبِّ الْمُتَابِعِ يَا وَاعْدَ الْبَاقِي أَوْلَى  
كُلِّ شَيْءٍ وَأَخْوَهُ رَأْغَبُلُوقَتِ الظَّهِيرَ صَرَّافَ قَرَادِ الْأَسْمَ  
حَمْمَنْ مَرَّةً مَرَّةً أَمْسَنَ اللَّهَ مَمْنَ نَخَافُ وَيَعْلَمُهُ اللَّهُ أَمْ الْمُرْسَلُونَ  
وَالْإِنْكَارُ الْوَرَهُ الْمَلَامِمُ مَا دَارَ بِكَمْ بَعْدِي فَنَاءُ الْلَّازِ وَالْمَلَلِ  
الْأَسْمَ التَّاسِعُ يَا صَمَدُ مَنْ عَيْنِ سَبِيلِهِ وَلَا شَيْءٌ لَكَلَمِ  
الْأَسْمَ العَاشرُ يَا يَا يَا فَلَلَشَدَّ لَهُوَهُ وَلَا مَعْدَنِي لَوْصَفَهُ  
الْأَسْمَ الحادِي عَشَرُ يَا يَسِيرُ يَا يَنْتَ الَّذِي لَا يَنْتَدِي لِعَوْنَوْلِي لَعَظِيمِهِ  
الْأَسْمَ الثَّالِثُ عَشَرُ يَا يَوْمِي الْمُفْسِدُ لِمَوْسَالِ خَلَا مِنْ عِبَرِهِ  
الْأَسْمَ الْأَلْثَانِ عَشَرُ يَا زَلَالِ الْطَّاهِرُ مِنْ كُلِّ أَفْلَهِ بَعْدِ سَيِّرِهِ  
الْأَسْمَ الْأَلْثَانِ عَشَرُ يَا كَافِ الْوَسْعِ لِمَا خَلَقَ مِنْ عَطَا يَا فَضْلِهِ  
الْأَسْمَ الْأَحَامِي عَشَرُ يَا فَقِيقُ مِنْ كُلِّ بَحْرِ لَمْ يَرَ مَضَهُ وَلَمْ يَخْلُطْهُ فَعَالَهُ  
الْأَسْمَ الْأَلْثَانِ عَشَرُ يَا لِمَعْنَانِ يَا نَتَ الدَّمِ وَسَعَتْ كُلُّ شَيْءٍ وَحَسْنَهُ  
الْأَسْمَ الْأَلْثَانِ عَشَرُ يَا مَنَاتَنِ ذَلِالِيْسَانِ قَدْعَمَ الْخَرْقَيِّ مَنَهُ  
الْأَسْمَ الْأَلْثَانِ عَشَرُ يَا دَيَانَ الْمَعَادِ فَكُلُّ سَيِّرِمْ خَاصِّيَ الْمُهَسِّنِ  
الْأَسْمَ الْأَلْثَانِ عَشَرُ يَا خَالِقِي مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَيْنَ فَكُلُّ

عدهه واداراد تراصفي ملوك الشع اصفهان فغير اعليه للام حما  
قدناته على السبع الاصح الناسع والعشرون يامتعالي  
القربان في علوه اارتفاع دفعه الثلثون ياجهاز المدخل  
كل شعراته عزيز سلطانه الحادى والثلثون  
يا ذخرا كل شعراته انت الذى خلق الظلال لغوره الشان  
والثلثون يامددوس الطاهر من كل سوء ولا شر عدهه  
الثالث والثلثون ياقرب المحاجت المتداين دوين كل  
شئ قربه الرابع والثلثون ياعالي الشانج في الشاعر  
فوق كل شعره علوه اارتفاعه الخامس والثلثون يابديع  
المدائع ومعددها بعد فنا شراب العذر سيده السادس والثلثون  
ياحليل الملکر على كل سمع فالعدل امره والصدق  
و Gundه الشانج والثلثون ياجيد فلا سيف الا رهام  
كل ثمانه وسبعين السادس والثلثون بالرغم العفرو  
العدل انت الذى صلاه كل شعره عدهه السادس والثلثون  
ياغنهم لذا الشانج الفاخر والعز والكرم ياعفر بذل  
عنزة الاسدلون ياجيد فلا تنطق الا احسن بكل  
الاينه وثمانيه

الاسم العشرين ما رأى من كل صريح وعُكَرْ وَبِغَيَاةٍ وَمَعَاذِهِ  
الاسم الحادى والعشرين يا مار قل الصحف الالان وكل حجر الطلاق عزمه  
الاسم الثالث والعشرين يا مصطفى العبد يا ماص من لمعة فتشاهدنا اعجوبة  
من خلقه الثالث والعشرين يا علام القنوب طلابه وده من  
شيخ خطاطة الرابع والعشرين يا معبد الماء افناه اذا  
برئ الخوارق المعمورة من مخافته الخامس والعشرين  
يلعديه اذا الآتاه فلا شئ يعادله من خلقه  
الاسم السادس والعشرين يا محمود الفعال ذ المتن على حمله  
بلطفه السابع والعشرين يا عزير ولينبع الغائب على امره  
فلا شيء يعدله ثم اراد لكرس عدوه فليقره وهو عاينه احدى و  
سبعين مرقة وستقل على عدوه فان اعدوه بغير من ينقول عن زمامه  
الله ثم يعطي حراسته حتى لا يقدر دواعي سبعه الثامن والعشرين  
يا قاهر ذات الباطن الشد يدانت الدنس لا يطاق نقاومه  
قيل من الاسم السابعة عشر يا مصطفى العبد ستره ستر خصته وسره  
ولا يدرى من يفتق سحره ستره ستره وسره وسره المفعول في سر  
زاد اقرانه على اعلى العدو ثلثة وسبعين مرقة وستقل على عدوه فلانه  
شهزورون ويقول اللهم فرج همك والشفاعتك واهاطل عذري  
برحمة سترك يا ارحم الراحمين وارفع سرور قمر شمس  
علم عدوه وفر الاسم سبعه تام كل يوم الفجرة اهلك الله

